

فصل هفتم

فتح پایتخت

همه چیز دگرگون شده و با این حال همه چیز به شکل سابق باقی است. انقلاب کشور را به لرزه درآورده، شکاف را عمیق تر کرده، برخی برخی را ترسانده و برخی دیگر را تلخ کام کرده است، اما هنوز چیزی را محو و یا تعویض نکرده است. سن پترزبورگ سلطنتی بیشتر غرق در رختی خواب آلود به نظر می رسد تا مرده. انقلاب پرچم های کوچک سرخ رنگی در دست های مجسمه های چدنی سلطنت نهاده است. شعارهای سرخ پر پارچه های طویل از فراز ساختمان های حکومت آویزانند. اما انگار کاخ ها و وزارت خانه ها و ستادها حیاتی مجزا از آن شعارهای سرخ رنگ دارند. به خصوص آن که شعارها در زیر باران های پائیز به نحوی قابل تحمل رنگ باخته اند. هر جا که امکان داشته است، عقاب های دو سری که چوب دست امپراتوری را به چنگال گرفته اند، فروکشیده شده اند؛ اما در بیشتر موارد پرده ای بر آن ها افکنده شده و یا شتاب زده رنگ به رویشان کشیده شده است. تو گویی عقاب ها در کمین نشسته اند. تمامی روسیه ی کهن، با آرواره های به هم فشرده از خشم، در کمین نشسته است.

پیکرهای کوچک افراد میلیشیا بر سر چهارراه ها آدمی را به یاد انقلابی می اندازند که "فرعون های" پیشین را، که چون مجسمه های جان دار در آن جا می ایستادند، به کنار رفته است. به علاوه اینک نزدیک به دو ماه است که روسیه جمهوری نامیده شده است. خانواده ی تزار در شهر تریولسک به سر می برند. آری، گردباد فوریه آثار خود را به جا نهاده است. اما ژنرال های تزاری هم چنان ژنرالند، سناتور ها سناتور بازی می کنند، محرمان و مشاوران دستگاه سلطنت از شرافت خود دفاع می کنند، سلسله مراتب اشرافی هنوز رعایت می شوند. طوق ها و یراق های رنگین کلاه ها سلسله مراتب اداری را به یاد می آورند؛ تکمه های زرد رنگ عقاب دار هنوز دانشجو را از دیگران متمایز می سازند. اما از همه ی این ها مهم تر آن که: ملاک ها هنوز ملاکند، پایانی برای جنگ دیده نمی شود، و دیپلمات های دول متحد جسورانه روسیه ی رسمی را هم چون عروسک با ریسمان می رقصانند.

همه چیز به شکل سابق باقی است و با این حال هیچ کس خویشتن را نمی شناسد. محله های اشراف نشین احساس می کنند که به حیاط خلوت رانده شده اند؛ محله های بورژوازی لیبرال به اشراف نزدیک تر شده اند. مردم روسیه که زمانی فقط افسانه ی میهن پرستانه ای به شمار می رفتند، اینک به واقعیتی موحش تبدیل شده اند. همه چیز در زیر پا به لرزه و تکان درآمده است. در میان محافلی که تا چندی پیش خرافات دستگاه سلطنت را به ریشخند می گرفتند، صوفی گری با نیروئی شدیدتر رواج یافته است.

نزول خورها، وکلای دعاوی، و رقاصه ها به کسوف قریب الوقوع اخلاقیات عمومی نفرین می فرستند. روز به روز از مجلس مؤسسان سلب امید می شود. گورکی در روزنامه ی خود بشارت از سقوط قریب الوقوع فرهنگ

می دهد. گریز از پتروگراد گرسنه ی دیوانه به ایالت های آرام تر و پُر نعمت تر، که از روزهای ژونیه به بعد رو به افزایش بوده است، اینک به فرار چارنعل تبدیل شده است. خانواده های محترمی که موفق به فرار از پایتخت نشده اند، بیهوده می کوشند تا خویشان را در پشت دیوارهای سنگی و سقف های آهنین از واقعیت جدا کنند. اما پژواک های توفان از چهار طرف به درون رخنه می کنند: از طریق بازار، همان جا که همه چیز روز به روز گران تر می شود و چیزی گیر نمی آید؛ از طریق مطبوعات آبرومندی که همه به فریاد واحدی از نفرت و ترس تبدیل شده اند؛ از طریق خیابان های برآشفته ای که در آن ها گاه به گاه در زیر پنجره ها غریو گلوله را می شنوی؛ و سرانجام از طریق در پستی ساختمان، یعنی از طریق پیش خدمت هائی که دیگر فروتنانه از ارباب اطاعت نمی کنند. در این جاست که پیکان انقلاب در حساس ترین نقطه به هدف می نشیند. نافرمانی پریهاوی غلامان و کنیزکان ثبات رژیم خانواده را تماماً برهم زده است.

با این حال، عادات روزمره ی زندگی با تمام قوا از خود دفاع می کنند. دانش آموزان هنوز همان کتاب های قدیمی را می خوانند، کارمندان دولت به همان کاغذبازی های بیهوده ادامه می دهند، شاعرها شعرهائی می سرایند که هیچ کس آن ها را نمی خواند، دایه ها هنوز دربارہ ی ایوان تزارویچ قصه می گویند. دخترهای تجار و اشراف، که از ایالات آمده اند، درس موسیقی می گیرند و یا به شکار شوهر مشغولند. توپ عتیقی که بر بالای دیوار قلعه ی پتروپل جا دارد، هنوز فرارسیدن نیمروز را با غریو خود اعلام می کند. در تماشاخانه ی مارینسکی باله ی جدیدی بر صحنه آمده است، و می توان تصور کرد که ترشچنگو، وزیر امور خارجه، که در رقص شناسی زبردست تر است

تا در دیپلماسی، هنوز فرصت آن را دارد که به تحسین پنجه های فولادین رفاصه ها بنشیند و بدین ترتیب ثبات رژیم را به نمایش بگذارد.

بقایای ضیافت پیشین هنوز به وفور یافت می شوند و همه جا می توان با اسکناس های درشت این بقایا را به چنگ آورد. افسرهای گارد هنوز استادانه مهمیز می زنند و به ماجراجویی می روند. در تالارهای خصوصی رستوران های گران قیمت، مهمانی های مجلل هنوز برگزار می شوند. خاموشی چراغ های برق در نیمه شب مانع از رونق قمارخانه ها نیست، همان جا که شامپانی در نور شمع در تالوسست، آن جا که دزدک های نامدار جاسوس های نامدارتر آلمانی را سرکیسه می کنند، آن جا که توطئه گران سلطنت طلب دست قاچاق چیان یهودی را می بینند، و همان جا که ارقام نجومی شرط بندی ها هم دامنه ی فسق و فجور را نشان می دهند و هم میزان تورم را.

یعنی ممکن است در این میان تراموایی قراضه، کثیف، وارفته و انباشته از مسافر، پترزبورگ را در سکرآت مرگ خود پشت سر گذارد و به محله های کارگری سرزنده و پرشور و آکنده از امیدی نو بشتابد؟ گنبد فیروزه ای و زرین صومعه خانه ی اسمولنی نزدیک شدن ستاد قیام را از دوردست اعلام می کند. ستاد قیام بر کناره ی شهر قرار گرفته است، همان جا که خط تراموا به انتها می رسد و رودخانه ی نوا با پیچ تندی به سمت جنوب، مرکز شهر را از حومه جدا می کند. این ساختمان طویل خاکستری رنگ سه طبقه، که زمانی آموزشگاه دختران اشراف بوده است، اینک پایگاه شوراهاست. راهروهای دراز پُر پُژواکش را گویی برای تدریس قواعد دورنمایی ساخته اند. در امتداد راه روها، بر در بسیاری از اتاق ها لوحه های کوچک لعابی هنوز باقی اند:

"اتاق آموزگاران" "کلاس سوم" "کلاس چهارم" "اتاق ناظران". اما در کنار لوحه های قدیم، یا روی آن ها، اوراقی چسبانده شده اند که علامات مرموز انقلاب را نشان می دهند: تسی-ک، پ-س، ر، س-د منشویک ها، س-د بلشویک ها، س-ر چپ، "آناشویست - کمونیست"، اتاق مراسلات تسی-ئی-ک، و غیره و غیره. جان رید تیزبین نوشته ای را بر دیوار می بیند: "رفقا، به خاطر سلامتی خود، نظافت را رعایت کنید." اما افسوس که هیچ کس، حتی طبیعت، نظافت را رعایت نمی کند. پتروگراد در این ماه اکتبر در زیر سقفی از باران به سر می برد. مدت هاست که خیابان ها جارو نشده اند و همه سرتاسر کثیفند. در صحن اسمولنی آب چال های بزرگ به چشم می خورند. چکمه ی سربازها گل و لای را به راهروها و تالارها می آورد. اما این روزها هیچ کس به پائین نظر نمی افکند. همه به پیش می نگرند.

اسمولنی هر روز قاطعانه تر و آمرانه تر از روز پیش فرمان می راند، چون هم دلی پرشور توده ها به او تعالی می بخشد. اما در این نظام انقلابی، که در تمامیتش مقدر شده دگرگونی را تحقق ببخشد، رهبری مرکزی فقط حلقه های فوقانی نظام را دربر می گیرد. مهم ترین جریان ها در میان رده های پائین رخ می دهند، آن هم کم و بیش به میل خود. در این روزها و شب ها، سازندگان اصلی تاریخ کارخانه ها و سربازخانه ها هستند. اینک نیز مثل فوریه، ناحیه ی وایبورگ کانون نیروهای اساسی انقلاب است. اما این کانون امروز صاحب چیزی است که در فوریه فاقدش بود- سازمانی نیرومند که موجودیتش علناً اعلام شده و از جانب همگان به رسمیت شناخته شده است. از خانه ها، نهارخوری های کارخانه ها، باشگاه ها و سربازخانه ها همه ی ریسمان ها

به خانه ی شماره ی ۳۳ در بولوار سامسونفسکی منتهی می شوند، همان جا که کمیته ی ناحیه ای بلشویک ها، شورای وایبورگ، و ستاد نظامی جا دارند. میلیشیای بخش در گارد سرخ ادغام شده است. بخش وایبورگ تماماً در کنترل کارگران است. اگر حکومت به اسمولنی یورش ببرد، بخش وایبورگ به تنهائی می تواند مرکز دیگری ایجاد کرده تهاجم بعدی را تضمین کند.

بزنگاه دم به دم نزدیک تر می شد، اما محافل حاکم گمان می کردند، و یا تظاهر می کردند، که علتی برای تشویش و اضطراب در میان نیست. بنا به گفته ی سفیر روسیه در لندن، سفارت بریتانیا، که برای دنبال کردن دقیق حوادث پتروگراد دلایل خاصی برای خود داشت، پیرامون قیام قریب الوقوع اطلاعات موثقی دریافت کرده بود. اما ترشچنکو در برابر پرسش های مضطربانه ی بوکانن، به هنگام صرف نهار دیپلماتیک همیشگی، با اطمینان خاطر دل گرم کننده ای پاسخ داده بود که: "چنین چیزی" ممکن نیست؛ حکومت افسارها را محکم در دست دارد. خلاصه آن که سفارت روسیه در لندن از طریق مراسلات یک بنگاه خبری انگلیسی از وقوع انقلاب در پتروگراد با خبر شد.

در آن روزها، آونرباخ معدن دار هنگام دیدار از پالچینسکی، وزیر کشور، پس از گفت و گو پیرامون مباحث مهم تر، درباره ی "ابرهای تیره در افق سیاسی" هم سؤالاتی کرده بود. پاسخ اطمینان بخش جناب وزیر به آونرباخ از این قرار بود: فقط و فقط توفان دیگری است به دنبال توفان های قبلی؛ این توفان هم تمام می شود و آن وقت دوباره هوا صاف خواهد شد. "بی دغدغه

بخواهید." پالچینسکی خود پیش از بازداشتش ناچار شد یکی از دو شب را با چشمان باز به سرآورد.

کرنسکی هرچه با رودربایستی کمتری با رهبران سازش کاران رفتار می کرد، به همان نسبت مطمئن تر می شد که آن رهبران در لحظه ی خطر به موقع به کمکش خواهند شتافت. سازش گاران هر چه ضعیف تر می شدند، به همان نسبت لفاف ضخیم تری از توهم به دور خود می پیچیدند. منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها با مبادله ی کلمات دل گرم کننده مابین جایگاه های بلند خود در پتروگراد و سازمان های عالی شان در ایالات، نوعی افکار عمومی قلابی برای خود ساخته بودند و بدین ترتیب عجز و زبونی خویش را پنهان می کردند. آنان بیش از آن که دشمن خود را بفریبند، خویشتن را می فریفتند.

دستگاه بی تحرک و به درد نخور دولت، مرکب از سوسیالیست های ماه مارس و بوروکرات های تزاری، تماماً برای خودفریبی ساخته شده بود. سوسیالیست های نیم بند ماه مارس از این می ترسیدند که مبادا در مقام دولتمرد در نظر بوروکرات ها خام جلوه گر شوند. بوروکرات ها از این واهمه داشتند که مبادا به افکار و عقاید جدید بی احترامی کنند. بدین ترتیب شبکه ای از دروغ های رسمی ایجاد شد که در آن، ژنرال ها و دادستان ها و روزنامه نگاران و کمیسرها و آجودان ها هر چه به مسندهای قدرت نزدیک تر بودند به همان نسبت بیشتر دروغ می گفتند. فرمانده ی حوزه ی نظامی پتروگراد گزارش های تسلی بخش تهیه می کرد، چون کرنسکی، در برابر واقعیات تشویش آور، به چنین گزارش هائی نیاز مبرم داشت.

سنت های قدرت دوگانه هم در همین جهت عمل می کردند. مگر نه آن که فرمان های جاری ستاد ارتش هنگامی که به تأیید کمیته ی نظامی انقلابی می رسیدند، تلویحاً مورد اطاعت قرار می گرفتند؟ جوخه های گشتی در سراسر شهر مثل معمول از نیروهای پادگان تشکیل می شدند. و باید اضافه کنیم که سربازها از مدت ها پیش با چنین شور و اشتیاقی انجام وظیفه نکرده بودند. ناراضی در میان توده ها؟ اما "برده های طاغی" همیشه ناراضی اند. فقط اوباش و ارادل پادگان و محله های کارگرنشین در بلوا و شورش شرکت خواهند کرد. ضدیت سربازها را با ستاد فرمان دهی چه می گویی؟ دایره ی نظامی کمیته ی اجرائی مرکزی طرف دار کرنسکی است. تمامی دموکراسی متشکل، به استثنای بلشویک ها، از حکومت حمایت می کند. بدین ترتیب هاله ی گلگون مارس به بخاری تیره تبدیل شده و خصائص واقعی امور را پنهان کرده بود.

فقط پس از قطع رابطه ی اسمولنی با ستاد فرمان دهی ارتش حکومت سعی کرد که در برابر اوضاع موضع جدی تری اتخاذ کند. اعضای حکومت می گفتند که: البته هیچ گونه خطر فوری در میان نیست، اما این بار باید فرصت را مغتنم بشمریم و کلک بلشویک ها را بکنیم. به علاوه، دول بورژوازی متفق از همه سو به کاخ زمستانی فشار می آوردند. در شب بیست و چهارم، حکومت دل به دریا زد و چنین قطع نامه ای صادر کرد: شروع اقدامات قانونی بر علیه کمیته ی نظامی انقلابی؛ تعطیل روزنامه های بلشویکی که دم از قیام می زنند؛ احضار واحدهای قابل اعتماد نظامی از حومه و از جبهه. طرح بازداشت اعضای کمیته ی نظامی انقلابی، هر چند علی الاصول به تصویب رسیده بود، اما در عمل به عهده ی تعویق نهاده شد. اعضای

حکومت به این نتیجه رسیده بودند که برای چنین اقدام بزرگی، ابتدا لازم است حمایت پیش- پارلمان تضمین شود.

شایعه ی تصمیمات حکومت بلافاصله در سراسر شهر منتشر شد. سربازهای هنگ پاولوفسکی، یکی از قابل اعتمادترین واحدهای کمیته ی نظامی انقلابی، سرتاسر شب بیست و چهارم را در ساختمان اصلی ستاد در مجاورت کاخ زمستانی کشیک دادند. در حضور آنان مکالماتی درباره ی احضار دانشجویان دانشکده ی افسری، درباره ی بلند کردن پل ها، و درباره ی بازداشت افراد مختلف صورت گرفت. افراد هنگ پاولوفسکی آن چه را که شنیدند و به یاد آوردند فوراً به اسمولنی گزارش دادند. ساکنان کانون انقلاب گاهی اوقات نمی دانستند چگونه باید از اطلاعات این اداره ی خودانگیخته ی ضداطلاعات استفاده کنند. اما این اطلاعات نقش بسیار ارزشمندی ایفاء کردند. کارگران و سربازان سراسر شهر از مقاصد دشمن آگاه شدند و عزمشان به مقاومت جزم تر شد.

در نخستین ساعات صبح، مقامات حکومت خود را برای شروع عملیات تهاجمی آماده ساختند. به مدارس نظامی پایتخت دستور داده شد که برای نبرد آماده شوند. به کشتی *آورورا*، که خدمه اش هوادار بلشویک ها بودند، امر شد که از کناره ی رودخانه ی نوا به حرکت درآید و به مابقی ناوگان ملحق شود. واحدهای نظامی از نقاط مجاور به پایتخت فراخوانده شدند: یک گردان نیروی ضربتی از تزارسکوسلو، دانشجویان دانشکده ی افسری از اورانین بانوم، یک واحد توپ خانه از پاولوفسک. از ستاد فرمان دهی جبهه ی شمال درخواست شد که نیروهای قابل اعتماد خود را فوراً به پایتخت اعزام کند. به عنوان اقدامات و احتیاط های فوری نظامی نیز این تدابیر به کار بسته شد:

افزایش نگاهبان های کاخ زمستانی؛ بلند کردن پل ها از روی رودخانه ی نووا؛ تفتیش همه ی اتومبیل ها به وسیله ی دانشجوهای دانشکده ی افسری؛ قطع خطوط تلفنی اسمولنی. مالیاتتویچ، وزیر دادگستری، بار دیگر دستور بازداشت بلشویک هائی را صادر کرد که اخیراً با وجه الضمان از زندان آزاد شده و دوباره با فعالیت های ضددولتی خویشتن را بدنام کرده بودند. این ضربه عمدتاً به سوی تروتسکی نشانه روی شده بود. دمدمی مزاجی زمان را از روی این نکته می توان دریافت که مالیاتتویچ- هم چنان که سلفش زارودنی- در محاکمه ی اعضای شورای پترزبورگ در سال ۱۹۰۵ وظیفه ی دفاع از تروتسکی را برعهده گرفته بود. در آن موقع هم مسأله بر سر رهبری شورا دور می زد. دادخواست ها در هر دو مورد یکسان بودند، با این تفاوت که مدافعان پیشین چون به اتهام زنده تبدیل شدند. نکته ی کوچکی درباره ی آلمان را هم به دادخواست اضافه کردند.

ستاد فرمان دهی ارتش در زمینه ی تحریر اوراق و اسناد شروع به فعالیت تب آلودی کرد. سند پشت سند صادر می شد. هیچ قیامی مجاز نیست؛ افراد خاطی شدیداً مسئول خواهند بود؛ واحدهای پادگان بدون دستور ستاد فرمان دهی نباید از سربازخانه ها بیرون بیایند؛ "همه ی کمیسرها ی شورای پتروگراد باید از کار برکنار شوند"؛ فعالیت های غیرقانونی آنان باید بررسی گردد "و احتمالاً در دادگاه های نظامی محاکمه شوند." در این فرامین هولناک معلوم نشده بود که چه کسی باید فرمان ها را به مورد اجراء بگذارد و اجرای فرمان ها چگونه باید صورت بگیرد. رئیس ستاد با تهدید به محاکمه ی متخلفان درخواست کرده بود که همه ی اتومبیل ها در اختیار ستاد فرمان دهی

ارتش قرار بگیرند. "البته ضمن جلوگیری از تصرفات غیرقانونی،" اما احدی به این درخواست پاسخ مثبت نداد.

کمیته ی اجرائی مرکز هم در صدور هشدارها و منهیات سخاوت به خرج می داد. و کمیته ی اجرائی دهقانان، دوما ی شهر، و کمیته های مرکزی منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها به دنبال کمیته ی اجرائی قدم برمی داشتند. همه ی این سازمان ها از حیث منابع ادبی غنی بودند. در همه ی اعلامیه هائی که به دیوارها چسبانده می شدند، بلااستثناء سخن از مشتی دیوانه، خطر برخوردهای خونین، و اجتناب ناپذیر بودن اقدامات ضدانقلاب در میان بود.

در ساعت پنج و نیم بامداد، یکی از کمیسرهای حکومت همراه با گروهی از دانشجویان دانشکده ی افسری به چاپ خانه ی بلشویک ها آمد و پس از مسدود کردن راه های خروجی به وسیله ی چند نگهبان، فرمان ستاد فرمان دهی را دایره بر تعطیل فوری ارگان مرکزی و روزنامه ی سربازها به بلشویک ها ارائه داد. چه می گویی؟ ستاد فرمان دهی؟ یعنی ستاد فرمان دهی هنوز هم وجود دارد؟ بدون تأیید کمیته ی نظامی انقلابی هیچ فرمانی در این جا به رسمیت شناخته نمی شود. اما این پاسخ بی فایده بود. قالب حروف های چیده شده درب و داغان شدند و ساختمان مهر و موم شد. حکومت به نخستین پیروزی خود دست یافته بود.

یک کارگر و یک دختر کارگر از چاپ خانه ی بلشویک ها نفس زنان به سوی اسمولنی دویدند و در آن جا پودویسکی و تروتسکی را پیدا کردند. اگر کمیته برای مقابله با دانشجویها و احدی از گارد در اختیار کارگران بگذارد، آن ها روزنامه را منتشر می کنند. طولی نکشید که برای نخستین پاسخ به

تهاجم حکومت راهی پیدا شد. بدین معنی که به هنگ لیتوفسکی دستور داده شد که به دفاع از مطبوعات کارگران بشتابد. بیک های چاپ خانه اصرار کردند که به گردان ششم مهندسی نیز دستور حرکت داده شود: اینان هم از همسایه های نزدیک بودند و هم از دوستان وفادار. بلافاصله به این دو نشانی تلفن گرام زده شد. افراد هنگ لیتوفسکی و واحد مهندسی بی درنگ به چاپ خانه شتافتند. مهر و موم ساختمان شکسته شد، قالب ها بار دیگر ریخته شدند، و کار از سر گرفته شد. روزنامه ای که به وسیله ی حکومت تعطیل شده بود با چند ساعت تأخیر منتشر گردید، آن هم در سایه ی پشتیبانی نیروهای کمیته ای که خود تحت تعقیب قرار داشت. به این می گویند قیام. قیام چنین شروع شد.

در خلال این مدت کشتی *آورورا* از اسمولنی سؤال کرده بود که: به دریا برویم یا در نوا بمانیم؟ همان ملوان هانی که در ماه اوت در برابر کورنیلوف از کاخ زمستانی محافظت کرده بودند، اینک مشتاقانه میل داشتند با کرنسکی تصفیه حساب کنند. کمیته فرمان حکومت را به موقع لغو کرد و فرمان شماره ی ۱۲۱۸ را برای خدمه ی *آورورا* صادر نمود: "در صورت حمله ی نیروهای ضدانقلاب به پادگان پتروگراد، کشتی *آورورا* باید در پناه یدک کش ها، کشتی های بخار و کرجی ها از خود محافظت کند." کشتی *آورورا* که فقط منتظر چنین فرماتی بود، آن را با کمال میل به مورد اجراء گذاشت.

این دو مقاومت که به پیشنهاد کارگران و ملوانان آغاز شد و در سایه ی هم دلی پادگان با مصونیت کامل به اجراء در آمد، به رویدادهای سیاسی بسیار مهمی تبدیل شدند. واپسین بقایای پرستش قدرت های رسمی هم چون

گردوغبار از هم فروپاشید. یکی از قیام کنندگان می گوید: "بلافاصله معلوم شد که کار تمام است!" اگر هم کار تمام نشده بود دست کم بسیار ساده تر از آن چه تا دیروز گمان می رفت از آب درآمده بود.

کوشش در تعطیل روزنامه ها، صدور قطع نامه برای محاکمه ی کمیته ی نظامی انقلابی، دستور برکناری کمیسرها، قطع تلفن های اسمولنی- این سقلمه های ناچیز کافی بود تا حکومت به جرم تدارک یک کودتای ضدانقلابی محکوم شود. گرچه قیام فقط در صورت تهاجمی بودن می تواند پیروز شود، اما هر چه تدافعی تر به نظر آید به همان نسبت به نحو بهتری گسترش می یابد. تکه ای مهر و موم رسمی بر در چاپ خانه ی بلشویک ها- چنین چیزی به عنوان یک اقدام نظامی سخت بی مقدار است. اما برای شروع نبرد چه علامتی مناسب تر؟! طی یک رشته تلفن گرام خبر حادثه به اطلاع همه ی بخش ها و همه ی واحدهای پادگان رسانده شد: "دشمنان مردم در خلال شب دست به تهاجم زدند. کمیته ی نظامی انقلابی امر مقاومت در برابر حمله ی توطئه گران را رهبری می کند." توطئه گران همان نهادهای حکومت رسمی بودند. این اصطلاح از قلم توطئه گران انقلابی مایه ی شگفتی بود، اما کاملاً با موقعیت و با احساسات توده ها جور در می آمد. حکومت، بیرون رانده شده از تمام مواضع خود، مجبور به شروع دفاعی دیر هنگام، ناتوان از بسیج نیروهای لازم، و حتی ناتوان از کشف موجودیت یا عدم موجودیت نیروهای لازم- باری حکومت در چنین شرایطی دست به عملیات پراکنده، نسنجیده، و ناهماهنگی زده بود که در چشم توده ها ناگزیر چون سوءقصدی پلید می نمود. تلفن گرام های کمیته چنین فرمان می دادند: "هنگ را برای نبرد آماده کنید و منتظر دستورات بعدی باشید." این صدای قدرت مطلق بود. کمیسرهای کمیته،

که خود تحت تعقیب قرار داشتند، یا اطمینان خاطری دوچندان هر که را که برکناری اش را لازم می دیدند کماکان از کار برکنار می کردند.

کشتی *آورورا* در رودخانه ی نوا نه تنها واحد رزمنده ی ارزشمندی در خدمت قیام محسوب می شد بلکه ایستگاه رادیویی حاضر و آماده ای نیز به شمار می رفت. چه امتیاز گران قدری! ملوان کورکوف به یاد آورده است که: "تروتسکی به ما پیغام داد که اعلام کنیم... ضدانقلاب دست به تهاجم زده است." در این جا نیز در پس این جمله ی تدافعی دعوت از تمام کشور به قیام نهفته بود. از بیسیم *آورورا* به پادگان هائی که وظیفه ی حفاظت از راه های منتهی به پتروگراد را برعهده داشتند دستور داده شد که واحدهای ضدانقلاب را از حرکت باز دارند و در صورت کافی نبودن هشدار، به زور متوسل شوند. همه ی سازمان های انقلابی موظف شدند که "بی وقفه به مراقبت بنشینند و کلیه ی اطلاعات ممکن را پیرامون نقشه ها و فعالیت های توطئه گران جمع آوری کنند." همان طور که می بینید، کمیته ی نظامی انقلابی هم در صدور اعلامیه کوتاهی نمی ورزید. منتها در اعلامیه های کمیته، حرف از عمل جدا نبود، بلکه خود تفسیری بود بر عمل.

کمیته ی نظامی انقلابی با اندکی تأخیر اقدام به تقویت شبکه ی دفاعی اسمولنی کرد. جان رید هنگام ترک ساختمان اسمولنی در ساعت سه بامداد روز بیست و چهارم، متوجه شده بود که چند مسلسل در کنار درهای ورودی کار گذاشته شده اند و دسته های نیرومند گشتی در اطراف درهای ورودی و چهارراه های مجاور به نگهبانی مشغولند. این گشتی ها روز پیش به وسیله ی یکی از گروهان های هنگ لیتوفسکی و یک گروهان مسلسل دار با بیست و چهار مسلسل تقویت شده بودند. در طی روز تعداد نگهبان ها دم به دم

افزایش یافت. شلیاپنیکوف می نویسد: "در حول و حوش اسمولنی تصویر آشنائی دیدم که مرا به یاد نخستین روزهای انقلاب فوریه در اطراف کاخ تورید انداخت." همان توده ی عظیم سربازان و کارگران و انواع مختلف اسلحه. تل بزرگی از هیزم، که بهترین حفاظ در برابر گلوله است، در صحن اسمولنی انبار شده بود. بارکش های موتوری خواروبار و مهمات می آوردند. راسکولنیکوف می گوید: "تمام اسمولنی به یک اردوی مسلح تبدیل شده بود. در جلو ستون ها توپ کار گذاشته بودند. در کنار توپ ها هم مسلسل... تقریباً روی همه ی پله ها توپ های سبکی که مثل اسباب بازی است به چشم می خورد. و در همه ی راه روها... صدای گام های سریع، پُریاهو، و شادمان کارگرها و سرباز و ملوان ها و تهییج گران را می شنیدی." سوخانوف ضمن متهم کردن سازمان دهندگان قیام- اتهامی که بی اساس هم نیست- به عدم توجه کافی به احتیاط های نظامی، می نویسد: "فقط در بعدازظهر و عصر روز بیست و چهارم به منظور دفاع از ستاد فرمان دهی قیام شروع به آوردن واحدهای مسلحی از گارد سرخ و سربازان کردند... در غروب روز بیست و چهارم شبکه ی دفاعی اسمولنی رفته رفته شکل جدی به خود گرفت."

این موضوع خالی از اهمیت نیست. همه ی سران سازمان های انقلابی به سرکردگی بلشویک ها در اسمولنی جمع شده بودند، حال آن که کمیته ی سازش کار اجرائی از اسمولنی به ستاد اعضای حکومت گریخته بود. در آن روز جلسه ی بسیار مهم کمیته ی مرکزی بلشویک ها، برای اتخاذ تصمیم نهائی پیش از وارد ساختن ضربه، در اسمولنی برگزار شدند. در آن جلسه یازده تن حضور داشتند. لنین هنوز از مخفیگاه خود واقع در بخش وایبورگ

به اسمولنی نیامده بود. زینوویف هم غایب بود. بنا به گفته ی افراطی ژرژینسکی، زینوویف "خود را قایم کرده و در کارهای حزب شرکت نمی جست." از سوی دیگر، کامنف با آن که عقاید یکسانی با زینوویف داشت، در ستاد قیام شدیداً فعالیت می کرد. استالین در آن جلسه حضور نداشت. به طور کلی استالین کمتر در اسمولنی حاضر می شد و بیشتر اوقات خود را در دفتر ارکان مرکزی می گذراند. این جلسه نیز بر طبق معمول به ریاست سوردلوف برگزار شد. صورت جلسه های رسمی آن اجلاس ناچیزند، اما همه ی نکات اساسی را بازگو می کنند. همین صورت جلسه ها برای تشریح خصوصیات سران انقلاب، و توزیع وظایف مابین آنان، تماماً بی نظیرند.

مسأله بر سر تصرف پتروگراد در ظرف بیست و چهار ساعت آینده دور می زد. این کار مستلزم تصرف سازمان های سیاسی و فنی ای بود که هنوز در دست حکومت قرار داشتند. کنگره ی شوراها باید تحت قدرت شورائی اجلاس کند. اقدامات عملی یورش شبانه به وسیله ی کمیته ی نظامی انقلابی و سازمان نظامی بلشویک ها یا طرح ریزی شده بودند و یا در دست بررسی قرار داشتند. کمیته ی مرکزی باید نکات نهانی را مشخص می کرد.

پیش از هر چیز پیشنهاد کامنف به تصویب رسید: "امروز هیچ یک از اعضای کمیته ی مرکزی بدون صدور قطع نامه ای ویژه حق ندارند اسمولنی را ترک کنند." علاوه بر این تصمیم گرفته شد که اعضای کمیته ی پتروگراد حزب نیز در اسمولنی بر سر کار حاضر باشند. در صورت جلسه ها آمده است که: "تروتسکی پیشنهاد می کند که دو تن از اعضای کمیته ی مرکزی به منظور برقراری تماس با کارگران پست و تلگراف و کارگران

راه آهن در اختیار کمیته ی نظامی انقلابی نهاده شوند؛ عضو سومی هم برای مراقبت از اعمال حکومت موقت در نظر گرفته شود." قرار بر این شد که ژرژینسکی به نزد کارگران پست و تلگراف، و بوبنوف به نزد کارگران راه آهن فرستاده شوند. در بدو امر، یقیناً به پیشنهاد سوردلوف، بنا شد که وظیفه ی مراقبت از اعمال حکومت موقت بر عهده ی پودویسکی نهاده شود. در صورت جلسه آمده است که: "به پودویسکی اعتراض شد؛ سوردلوف به این کار منصوب گردید." میلیونین، که اقتصاددان شمرده می شد، مأمور به تأمین مواد غذایی برای دوره ی قیام شد. کار مذاکره با سوسیال رولوسیونرهای چپ به کامنف محول شد، چون او به عنوان یک شخصیت زبردست- هر چند با مدارا- پارلمانی شهرت داشت. ناگفته نماند که کامنف فقط با معیارهای بلشویکی "با مدارا" محسوب می شد. بر طبق مندرجات صورت جلسه: "تروتسکی پیشنهاد می کند که یک ستاد ذخیره در قلعه ی پتروپل بر پا شود و یکی از اعضای کمیته ی مرکزی به این منظور به آن محل اعزام گردد." قرار بر این شد که: "لاشویچ و بلاگونراف به مراقبت های کلی بپردازند؛ و سوردلوف دائماً با قلعه در تماس باشد." و نیز: "مجوز ورود به قلعه در اختیار همه ی اعضای کمیته ی مرکزی گذاشته شود."

در راستای فعالیت های حزبی همه ی ریسمان ها در دست های سوردلوف قرار داشتند، چون هیچ کس مثل او کادرهای حزب را نمی شناخت. او اسمولنی را با تشکیلات حزب در تماس نگاه می داشت، کارگران لازم را در اختیار کمیته ی نظامی انقلابی می نهاد، و در همه ی لحظات حساس برای مشاوره به کمیته خوانده می شد. چون کمیته اعضای متعدد و تا حدی نیز

متغیری را دربر می گرفت، اقدامات بسیار محرمانه یا از طریق سران سازمان نظامی بلشویک ها به اجراء درمی آمدند و یا از طریق سوردلوف، که او "دبیر کل" غیررسمی اما بسیار حقیقی قیام اکتبر بود.

نمایندگان بلشویک که آن روزها برای شرکت در کنگره ی شوراهای از راه می رسیدند ابتدا به چنگ سوردلوف می افتادند و سوردلوف یک ساعت هم آنان را بی جهت بیکار نمی گذاشت. در روز بیست و چهارم دویست یا سی صد نماینده ی ایالتی در پتروگراد حضور داشتند و بیشتر آنان به نحوی از انحاء به درون مکانیزم قیام کشانده شده بودند. در ساعت دو بعدازظهر این نمایندگان در اسمولنی گرد آمدند تا گزارش کمیته ی مرکزی حزب را بشنوند. در میان آن ها هم افراد دودلی یافت می شدند که مثل زینوویف و کامنف سیاست انتظار را ترجیح می دهند؛ برخی از ایشان هم تازه وارد بودند و چنان که باید قابل اعتماد محسوب نمی شدند. در برابر این گروه به هیچ عنوان نمی شد از تمامی نقشه ی قیام سخن گفت. در جلسات بزرگ هر حرفی که زده می شود ناگزیر به خارج درز می کند. هنوز امکان نداشت بتوان بدون ایجاد آشفتگی در ذهن برخی از واحدهای پادگان، پوشش تدافعی حمله را به دور افکند. اما لازم بود به نمایندگان فهمانده شود که مبارزه ای سرنوشت ساز آغاز شده و بر عهده ی کنگره است که مبارزه را به اوج اعتلاء برساند.

تروتسکی با اشاره به آخرین مقاله های لنین نشان داد که اگر روابط عینی قیام را ممکن و اجتناب ناپذیر بسازند، "توطئه با اصول مارکسیزم متناقض نیست." موانعی بیرونی که بر سر راه کسب قدرت وجود دارند باید با وارد آوردن ضربه از میان برداشته شوند... "با این حال، سیاست کمیته ی نظامی

انقلابی تا کنون از حد یک سیاست تدافعی فراتر نرفته است. بدیهی است که این سیاست تدافعی را باید به مفهوم وسیع آن در نظر گرفت. تضمین انتشار مطبوعات بلشویک به کمک نیروهای مسلح، و یا نگاه داری *آورورا* در آب های نوا "رفقا آیا این تدافع نیست؟- البته که تدافع است!" اگر حکومت قصد بازداشت ما را داشته باشد، ما برای مقابله با چنین رویدادی بر پشت بام اسمولنی مسلسل داریم." "رفقا این هم تدبیر تدافعی دیگری است." یکی از نمایندگان کتبا سؤال کرد که: راجع به حکومت موقت چه می گوئید؟ اگر کرنسکی از تسلیم به کنگره ی شوراها امتناع ورزید، چه می شود؟ سخن ران پاسخ داد: اگر کرنسکی از تسلیم به کنگره ی شوراها امتناع بورزد، آن گاه مقاومت حکومت "نه یک مسأله ی سیاسی که یک مسأله ی پلیسی" پدید خواهد آورد. این اساساً درست همان چیزی است که رخ داد.

در این لحظه تروتسکی به بیرون فراخوانده شد تا با هیئتی که ازدومای شهر آمده بود به مشورت بپردازد. درست است که اوضاع در پایتخت هنوز آرام بود، اما شایعات هشداردهنده ای در افواه می گشت. شهردار سؤال کرد که: آیا شورا در صدد قیام است، پس حفظ نظم در شهر بر عهده ی کیست؟ و اگر دوما انقلاب را به رسمیت نشناشد، چه بر سرش خواهد آمد؟ این آقایان محترم می خواستند زیاده از حد بدانند. پاسخ چنین بود: مسأله ی قدرت باید به وسیله ی کنگره ی شوراها حل و فصل شود. این که این امر به مبارزه ی مسلحانه منجر خواهد شد یا خیر "بیش از آن که به شوراها وابسته باشد، وابسته به کسانی است که در ضدیت با خواست یک پارچه ی مردم، قدرت دولت را در دست خود نگاه داشته اند." اگر کنگره قدرت را نپذیرد، شورای پتروگراد مطیع خواهد بود. اما بدیهی است که حکومت خود به دنبال معارضة

است. برای بازداشت کمیته ی نظامی انقلابی دستور صادر شده است. کارگران و سربازان فقط با مقاومتی بی رحمانه می توانند پاسخ چنین عملی را بدهند. درباره ی چپاول گری و اعمال خشونت آمیز جانیان چه می گویند؟ در دستور کمیته، که همین امروز صادر شده، تصریح شده است که: "اگر عناصر جنایت کار بخواهند اغتشاش، چپاول گری، چاقوکشی، و یا تیراندازی در خیابان های پتروگراد راه بیندازند، صفحه ی زمین از لوٹ وجود این جانیان پاک خواهد شد." و اما راجع به دومای شهر، در صورت بروز معارضه می توان از روش های پارلمانی استفاده کرد. انحلال و انتخابات جدید. هیئت نمایندگی دوما ناراضی مراجعت کرد. اما واقعاً آن هیئت چه انتظار دیگری می توانست داشته باشد؟

دیدار رسمی "ریش سفیدان شهر" از اردوی طاغیان فقط برهان روشنی بر عجز گروه های حاکم بود و بس. تروتسکی پس از بازگشت به نزد نمایندگان بلشویک، چنین ادامه داد: "رفقا، به یاد داشته باشید که چند هفته پیش، وقتی به اکثریت رسیدیم، فقط یک نام تجارتي بودیم. نه از خود مطبوعاتی داشتیم، نه خزانه ای، و نه اداره ای. و حال دومای شهر به نزد کمیته ی بازداشت شده ی نظامی انقلابی نماینده ی می فرستند" تا درباره ی سرنوشت شهر و دولت کسب اطلاع کند.

قلعه ی پتروپل که فتح سیاسی اش همین دیروز انجام گرفت، امروز کاملاً در تصرف کمیته ی نظامی انقلابی است. مسلسل دارهای قلعه، یعنی انقلابی ترین واحد قلعه، خود را برای نبرد آماده می کنند. همه با تمام وجود سرگرم پاک کردن مسلسل های کولت هستند. از این مسلسل ها هشتاد قبضه در دست است. برای حفاظت از کناره ی رودخانه و پل ترویتسکی چند مسلسل

روی دیوار قلعه نصب شده اند. نگهبان های درهای ورودی تقویت شده اند. واحدهای گشتی به بخش های مجاور اعزام گردیده اند. اما در گرماگرم این ساعات صبح ناگهان معلوم می شود که در داخل خود قلعه وضع چنان که باید مطمئن نیست. علت این بی اطمینانی گردان دوچرخه سوار است. افراد دوچرخه سوار که مانند سواره نظام یا از میان کشاورزان مرفه الحال و ثروتمند و یا از بین قشرهای متوسط الحال شهرنشین انتخاب می شدند، یکی از محافظه کارترین بخش های ارتش را تشکیل می دادند. موضوع جالبی است برای روان شناس های ایدئالیست: به محض آن که مردی خود را، در تمایز از دیگران، سوار بر دو چرخ و یک زنجیر بیابد. دست کم در کشور فقیری چون روسیه. خودبینی او مثل طایرهایش متورم می شود. در آمریکا برای ایجاد همین تأثیر اتومبیل لازم است.

هنگامی که گردان دوچرخه سوار را برای سرکوب جنبش ژونیه از جبهه به پایتخت آوردند، افراد این گردان با جان و دل به کاخ کشسینسکایا یورش بردند، و بعداً نیز به عنوان قابل اعتمادترین واحد موجود در قلعه ی پطروپل مستقر شدند. در این میان معلوم شد که در جلسه ی دیروز، که سرنوشت قلعه را تعیین کرد، دوچرخه سوارها حضور نداشته اند. انضباط قدیم هنوز چنان بر این گردان حاکم بود که افسرها موفق شده بودند مانع از رفتن سربازها به صحن قلعه شوند. فرمانده ی قلعه با اتکاء بر دوچرخه سوارها گردن افرازی می کرد، دائماً به وسیله ی تلفن با ستاد کرنسکی تماس می گرفت، و حتی لاف می زد که هر آینه کمیسر بلشویک قلعه را دست گیر خواهد کرد. اوضاع را حتی یک دقیقه ی دیگر هم نباید در این حال مبهم رها کرد. بلاگونراف به دستور اسمولنی با دشمن مصاف می دهد: جناب سرهنگ در خانه ی سازمانی

خود تحت نظر گرفته می شود، تلفن های افسرها را از آپارتمان هایشان بیرون می آورند. ستاد حکومت هیجان زده به قلعه تلفن می زند تا دریابد که چرا جناب فرمانده خاموش است، و کلاً در قلعه چه خبر است. بلاگونراوف محترمانه از پشت تلفن گزارش می دهد که قلعه از این پس فقط از دستورهای کمیته ی نظامی انقلابی پیروی می کند، و حکومت مکلف است که در آتیه با این کمیته در تماس باشد.

همه ی نیروهای پادگان قلعه بازداشت فرمانده را با رضایت کامل پذیرفتند، اما دوچرخه سوارها کجدارومریض رفتار می کردند. در پشت سکوت اخم آلودشان چه نهفته بود: خصومتی پنهان یا واپسین دودلی ها؟ بلاگونراوف می نویسد: "تصمیم گرفتیم که برای دوچرخه سوارها جلسه ی ویژه ای ترتیب دهیم و بهترین نیروهای تهییج گر خود را به این جلسه دعوت کنیم، مخصوصاً تروتسکی را، چون او اقتدار و نفوذ عظیمی روی توده های سرباز داشت." در ساعت چهار بعدازظهر همه ی افراد گردان در ساختمان سیرک مدرن که در مجاورت قلعه قرار داشت، جمع شدند. ابتدا پورادلوف، افسر سررشته داری، که سوسیال رولوسیونر محسوب می شد، به عنوان مدافع حکومت شروع به سخن رانی کرد. اعتراض های او چنان محتاطانه بودند که دو پهلوی به نظر می رسید؛ از این رو حمله ی نماینده ی کمیته بسی کوبنده تر بود. این نبرد لفظی تکمیلی برای فتح قلعه ی پتروپل همان گونه به پایان رسید که انتظار می رفت: به جز سی نفر همه ی افراد گردان از قطع نامه ی تروتسکی حمایت کردند. یک معارضه ی بالقوه ی خونین دیگر پیش از آغاز درگیری و بدون خونریزی حل و فصل شده بود. چنین بود قیام اکتبر. و چنین بود سبک این قیام.

اینک می توانستی با اطمینانی آمیخته به آرامش بر قلعه متکی باشی. بدون آن که مزاحمتی پیش بیاید، سلاح های زرادخانه به متقاضیان تحویل داده می شدند. در اسمولنی، در اتاق کمیته های کارخانه و کارگاه، فرستادگان کارخانه ها برای دریافت برگ حواله ی تفنگ صف کشیده بودند. در طی سال های جنگ، پایتخت صف های بسیاری به خود دیده بود- اینک صف تفنگ را هم برای نخستین بار به خود می دید. از همه ی بخش های شهر کامیون پشت کامیون به زرادخانه می رفت. اسکورنیکوی کارگر می نویسد: "قلعه ی پتروویل را به دشواری باز می شناختی، سکوت مشهور قلعه درهم شکسته شده و به جایش غرش اتومبیل ها، فریادها، و جیروجیر گاری ها را می شنیدی. به ویژه در انبارها هیاهوی غریبی به پا شده بود... پیشاپیش ما نخستین زندانی ها، یعنی افسرها و دانشجوهای نظامی، به زندان برده می شدند."

آن گردهمائی در سیرک مدرن نتیجه ی دیگری هم دربر داشت. دوچرخه سوارها، که از ماه ژوئیه به بعد وظیفه ی محافظت از کاخ زمستانی را برعهده داشتند، از این کار سربر تافتند و اعلام کردند که دیگر از حکومت محافظت نخواهند کرد. ضربه ی سنگینی بود. به ناچار جای خالی دوچرخه سوارها را با دانشجویان نظامی پر کردند. تکیه گاه های نظامی حکومت دم به دم به دانشکده های افسری منحصر می شد- این پدیده نه تنها تکیه گاه های حکومت را شدیداً باریک می کرد، بلکه ترکیب اجتماعی این تکیه گاه ها را هم آشکار می ساخت.

کارگران باراندازهای پوتیلوف- و نه فقط آنان- مصراً به اسمولنی فشار می آوردند که دانشجویهای نظامی را خلع سلاح کند. اگر این اقدام با تدارکات

دقیق، و با هم کاری واحدهای غیررزمی دانشکده های افسری، در شب بیست و پنجم به عمل آمده بود، تسخیر کاخ زمستانی با هیچ مشکلی روبه رو نمی شد. اگر دانشجویها حتی در شب بیست و ششم، یعنی پس از تسخیر کاخ زمستانی، خلع سلاح شده بودند، در روز بیست و نهم اکتبر ضدقیام به وجود نمی آمد. اما رهبران هنوز از بسیاری جهات "بزرگواری" به خرج می دادند. ناگفته نماند که این بزرگواری در حقیقت امر فقط ناشی از اعتماد به نفس و خوش بینی بیش از حد بود و بس- و گاهی اوقات چنان که باید و شاید به صدای هوشیار رده های فرودست گوش فرامی دادند. در این زمینه هم فقدان لنین احساس می شد. توده ها ناچار می شدند این سهل انگاری ها و خطاها را تصحیح کنند، آن هم با تلفات غیرضروری در هر دو طرف. در مبارزات جدی بزرگواری بی موقع فجیع ترین بی رحمی ممکن است.

در جلسه ی بعدازظهر پیش- پارلمان، کرنسکی آواز قو می خواند. او می گوید که در روزهای اخیر مردم روسیه، و مخصوصاً مردم پایتخت، دائماً در حال وحشت بوده اند. "روزی نیست که در روزنامه های بلشویک مردم دعوت به قیام نشوند." سخن ران مقاله های خانن معروف و تحت تعقیب، ولادیمیر اولیانوف لنین را نقل می کند. این نقل قول ها همه درخشانند و بی چون و چرا ثابت می کنند که فرد فوق الذکر در صدد تحریک مردم به قیام است. آن هم در چه وقت؟ درست در لحظه ای که حکومت به بررسی مسأله ی انتقال اراضی به کمیته های دهقانی پرداخته است، و در فکر خاتمه دادن به جنگ است. مقامات حکومت تا کنون برای سرکوب توطئه گران شتابی به خرج نداده اند چون میل دارند به آن ها فرصت بدهند که خطاهای خود را

اصلاح کنند. از قسمتی که میلی یوکوف رهبری اش می کند فریاد می زنند: "اشکال کار هم همین جاست!" اما کرنسکی از جا در نمی رود. او می گوید: "من به طور کلی ترجیح می دهم که حکومت کندتر و به این دلیل صحیح تر عمل کند، و در لحظه ی لازم قاطع تر باشد." این کلمات از آن دهان ظنین غربیی دارند! به هر تقدیر: "روزهای تساهل و چشم پوشی دیگر به سر آمده اند"; بلشویک ها توبه نکرده اند سهل است، دو گروهان هم بیرون آورده اند و خودسرانه مشغول توزیع اسلحه و فشنگ هستند. این بار حکومت مصمم است که به قانون شکنی عوام الناس خاتمه بدهد. "من کلماتم را تعمداً انتخاب می کنم: عوام الناس." جناح راست با لهله های شدید از این اهانت به مردم استقبال می کند. کرنسکی می گوید که دستور بازداشت های لازم را صادر کرده است. "به نطق های رئیس شورا، یعنی پرونشتاین- تروتسکی، باید توجه خاصی کرد." و بدانید که نیروهای حکومت از حد کافی هم بیشترند؛ در تلگراف هائی که پشت سرهم از جبهه می رسند، اقدامات قاطع بر علیه بلشویک ها درخواست می شود. در این لحظه کونووالوف رونوشت تلفن گرامی را که کمیته ی نظامی انقلابی به نیروهای پادگان مخابره کرده است، به دست سخن ران می دهد. در این تلفن گرام به نیروها دستور داده شده که "هنگ را برای نبرد آماده سازند و منتظر دستورات بعدی باشند." کرنسکی پس از خواندن این سند کرنسکی با آب و تاب تمام نتیجه می گیرد که: "در زبان حقوق و قضا نام این کار شورش است." میلی یوکوف شهادت می دهد که: "کرنسکی این کلمات را به لحن خودپسندانه ی حقوقدانی ادا کرد که سرانجام موفق به یافتن مدرکی بر علیه مخالف خود شده است." کرنسکی ادامه می دهد که: "گروه ها و احزابی که جرئت کرده اند به روی دولت دست

بلند کنند، مستحق انهدام فوری، قاطع، و دانمند. " تمامی تالار، به استثنای چپ های افراطی، علناً به کف زدن پرداختند. کرنسکی در پایان نطق خود درخواست کرد که: همین امروز، در همین جلسه، به این سوال پاسخ داده شود: "آیا حکومت در اجرای وظایف خود می تواند به حمایت این مجلس عالی متکی باشد؟" آن گاه کرنسکی بی آن که منتظر نتیجه ی رأی گیری بشود، به ستاد فرمان دهی مراجعت کرد. در حالی که به گفته ی خودش مطمئن بود که نتیجه ی لازم را ظرف یک ساعت دریافت خواهد کرد. هنوز معلوم نشده است که کرنسکی به چه مناسبت به تصمیم پیش- پارلمان نیاز داشت.

با این حال، نتیجه طور دیگری از آب درآمد. از ساعت دو تا شش بعد از ظهر کاخ مارینسکی با کنفرانس های گروهی و درون گروهی کوشید تا به فرمول نجات دست بیابد. کنفرانس دهندگان نمی دانستند که سرگرم پیدا کردن فرمولی برای تشییع جنازه ی خود هستند. هیچ یک از گروه های سازش کار جرئت نکرد خود و حکومت را یک تن واحد بدانند. دان فریاد کشید: "ما منشویک ها آماده ایم که تا آخرین قطره ی خون خود از حکومت دفاع کنیم؛ اما حکومت هم باید به دموکراسی امکان اتحاد بر گرد خود را بدهد." در حوالی غروب، جناح چپ پیش- پارلمان، که از شدت جستجوی راه حل از پا درآمده بود، بر سر فرمولی که دان از مارتوف به وام گرفته بود، اتفاق نظر پیدا کرد. این فرمول مسئولیت قیام را نه فقط به گردن بلشویک ها که به گردن حکومت هم می انداخت. خواسته های این فرمول عبارت بودند از: انتقال فوری اراضی به کمیته های زمین، تماس با دول متفق به منظور برگزاری مذاکرات صلح، و الخ. بدین سان پیامبران میانه روی در واپسین لحظه کوشیدند تا شعارهائی

را به عاریه بگیرند که تا همین دیروز آن‌ها را به عنوان عوام فریبی و ماجراجویی تخطئه کرده بودند. کادت‌ها و قزاق‌ها- یعنی همان دو گروهی که در اولین فرصت قصد سرنگونی کرنسکی را داشتند- پشتیبانی بی قید و شرط خود را از حکومت اعلام کردند. اما اینان در اقلیت قرار داشتند. حمایت پیش- پارلمان نمی توانست چیز زیادی به حکومت بیفزاید، اما حق با میلی یوکوف است: این عدم حمایت آخرین بقایای اقتدار حکومت را محو و نابود کرد. مگر نه آن که حکومت همین چند هفته پیش ترکیب پیش- پارلمان را خود تعیین کرده بود؟

در همان حال که ساکنان کاخ مارینسکی به دنبال فرمول نجات می گشتند، شورای پتروگراد به قصد کسب اطلاعات در اسمولنی اجلاس کرد. سخن گوی جلسه لازم دانست به شورا یادآوری کند که کمیته ی نظامی انقلابی "نه به عنوان ابزار قیام، بلکه بر اساس تدافع انقلابی" به وجود آمده بود. کمیته به کرنسکی اجازه ی انتقال نیروهای انقلابی را از پتروگراد به کرنسکی نداده و مطبوعات کارگری را در کنف حمایت خود گرفته بود. "آیا این قیام است؟" *آورورا* همان جایی ایستاده است که دیشب ایستاده بود. "آیا این قیام است؟" ما امروز نیمه حکومتی داریم که مردم به آن اعتقاد ندارند، و خودش هم به خود اعتقاد ندارد، چون از درون مرده است. این نیمه حکومت منتظر ضربه ی جاروی تاریخ است تا به کنار رفته شود و جا را برای حکومت راستین خلق انقلابی باز کند. کنگره ی شوراها فردا افتتاح خواهد شد. افراد پادگان و کارگران موظفند که همه ی نیروهای خود را در اختیار کنگره بگذارند. "با این حال اگر حکومت بکوشد از این بیست و چهار ساعت آخر عمرش برای خنجر زدن به پشت انقلاب استفاده کند، آن گاه ما

بار دیگر اعلام می کنیم که: پیش قراولان انقلاب ضربه را با ضربه و آهن را با فولاد جواب خواهند داد. " این تهدید آشکار در عین حال پوششی سیاسی برای حمله ی قریب الوقوع شبانه بود. تروتسکی در خاتمه به حضار اطلاع داد که گروه سوسیال رولوسیونرهای چپ در پیش- پارلمان، پس از سخن رانی کرنسکی و بلوا در میان گروه های سازش کار، از طریق نمایندگانی که به اسمولنی فرستاده آمادگی خود را برای ورود رسمی به کمیته ی نظامی انقلابی اعلام کرده است. شورا این چرخش سوسیال رولوسیونرهای چپ را با شادمانی تمام به منزله ی انعکاسی از جریان های عمیق تر تلقی کرد: گسترش دامنه ی جنگ دهقانی و پیشرفت موفقیت آمیز قیام پتروگراد.

میلی یوکوف به قصد اظهار نظر پیرامون سخن رانی رئیس شورای پتروگراد، چنین می نویسد: " احتمالاً نقشه ی اصلی تروتسکی همین بود: آمادگی به نبرد، و رویارویی با حکومت از طریق کنگره ی شوراها به مثابه ی خواست یک پارچه ی مردم، تا قدرت جدید ظاهراً منشاء قانونی پیدا کند. اما حکومت از آن چه او انتظار داشت ضعیف تر از آب درآمد، و پیش از آن که کنگره فرصت اجلاس بیابد، قدرت خود به خود به دست او افتاد. " در این جا آن چه حقیقی است آن است که ضعف حکومت از حد تمام انتظارات فراتر رفت. اما از همان بدو امر قصد آن بود که قدرت پیش از افتتاح کنگره تصرف شود. ضمناً میلی یوکوف این نکته را در مضمون دیگری تصدیق می کند: " مقاصد واقعی رهبران انقلاب از حد بیانات رسمی تروتسکی بسیار فراتر می رفت. قرار بر این بود که کنگره ی شوراها در برابر یک عمل انجام شده قرار بگیرد. "

طرح نظامی قیام در بدو امر ناظر بر عملیات هماهنگ ملوان های بالتیک و کارگران مسلح وایبورگ بود. قرار بر این بود که ملوان ها با قطار از راه برسند و در ایستگاه فنلاند، که در بخش وایبورگ قرار دارد، پیاده شوند و سپس قیام از این پایگاه با جذب گارد سرخ و واحدهای پادگان به سایر بخش های شهر گسترش بیابد و پس از تصرف پل ها برای وارد آوردن ضربه ی نهائی به سوی مرکز شهر پیشروی کند. این سرخ- که به طور طبیعی از شرایط موجود استنتاج شده و ظاهراً به وسیله ی آنتونوف به ضابطه درآمده بود- براساس این فرض فراهم آمد که دشمن قادر به مقاومت قابل توجهی خواهد بود. اما طولی نکشید که این فرض به کنار نهاده شد. شروع قیام از یک پایگاه محدود دیگر ضرورت نداشت، چون به سرعت معلوم شد در هر جا که قیام کنندگان وارد آوردن ضربه را لازم ببینند، حکومت آسیب پذیر است.

از حیث زمانی هم در استراتژی حمله تغییراتی به عمل آمد، آن هم در دو جهت: قیام زودتر از موعد مقرر شروع شد و دیرتر از موعد مقرر خاتمه یافت. حملات صبح گاهی حکومت مقاومت فوری و تدافعی کمیتة ی نظامی انقلابی را ایجاد کرد. ناتوانی مقامات حکومت، که بدین سان آشکار شده بود، اسمولنی را وادار کرد که در همان روز دست به عملیات تهاجمی بزند- ناگفته نماند که این عملیات در بدو امر ماهیت نیم بند، نیمه پنهان و تدارکاتی داشتند. ضربه ی اصلی بر طبق نقشه ی قبلی در خلال شب تدارک دیده شد: از این لحاظ می توان گفت که نقشه ی اولیه به اجراء درآمد. منتها در حین اجراء از این نقشه تخلف شد- اما اینک در جهت مخالف. پیشنهاد شده بود که در خلال شب همه ی قتل فرمان دهی اشغال شوند، و پیش از همه کاخ

زمستانی، یعنی پناه گاه قدرت مرکزی، به اشغال قیام درآید. اما محاسبات زمانی در حین قیام حتی دشوارتر از زمان جنگند. رهبران در تمرکز نیروها چندین ساعت تأخیر داشتند، و عملیات بر علیه کاخ، که در خلال شب هم آغاز نشد، فصل ویژه ای در انقلاب گشود که فقط در شب بیست و ششم به پایان رسید. یعنی با بیست و چهار ساعت تأخیر. درخشان ترین پیروزی ها هم همیشه با مقداری شلختگی توامند.

پس از نطق کرنسکی در پیش- پارلمان، مقامات حکومت کوشیدند دامنه ی تهاجم خود را گسترش دهند. واحدهائی از دانشجویان نظامی ایستگاه های راه آهن را اشغال کردند. دسته جاتی از سربازها در چهارراه های بزرگ مستقر شدند و به آن ها دستور داده شد که اتومبیل هائی را که به ستاد فرمان دهی تحویل داده نشده بودند، توقیف کنند. در ساعت سه بعدازظهر همه ی پل ها بالا کشیده شدند، به استثنای پل دورتسوی که زیر مراقبت شدید برای رفت و آمد دانشجویان نظامی باز ماند. این اقدام، که دستگاه سلطنت آن را در همه ی لحظات حساس به کار می گرفت و آخرین بار هم آن را در روزهای فوریه به کار گرفته بود، از ترس محله های کارگرنشین به عمل آمد. مردم بلند شدن پل ها را به عنوان اعلام رسمی آغاز قیام تلقی کردند. ستادهای محله های ذینفع بلافاصله این اقدام نظامی حکومت را به شیوه ی خود، یعنی با اعزام واحدهای مسلح به سوی پل ها، پاسخ گفتند. وظیفه ی اسمولنی فقط آن بود که به ابتکار توده ها گسترش ببخشد. این مبارزه برای تصاحب پل ها به شکل آزمونی برای دو طرف درآمد. گروه های مسلح کارگران و سربازان بر دانشجویان نظامی و قزاق ها فشار آوردند، گاه به زبان و گاه به تهدید، سرانجام نگهبان ها بی آن که خود را در خطر برخورد

مستقیم ببندازند، تسلیم شدند. برخی از پل ها چندین بار بلند شدند و دوباره پائین آمدند.

کشتی *آورورا* مستقیماً از کمیته ی نظامی انقلابی دستور گرفت که: "با همه ی وسائلی که در اختیار دارید عبور و مرور را روی پل نیکلانفسکی برقرار کنید." فرمانده ی کشتی در بدو امر کوشید از اجرای این دستور سربتابد، اما پس از بازداشت موقت خود و همه ی افسرهایش، کشتی را مطیعانه به پل موردنظر رساند. ملوان ها در هر دو طرف رودخانه پیاده شدند. بنا به روایت کورکوف: *لنگر آورورا* هنوز به ته رودخانه نرسیده بود که دانشجویان نظامی ناپدید شدند. ملوان ها رأساً پل را پائین آوردند و از خود در آن جا نگهبان گذاشتند. فقط پل دورتسوی چندین ساعت در دست گشتی های حکومت باقی ماند.

با وجود شکست آشکار نخستین آزمون های حکومت، شاخه هائی از حکومت سعی می کردند ضربه های دیگری هم فرود آورند. به هنگام غروب یک واحد میلیشیا در یک چاپ خانه ی بزرگ خصوصی حاضر شد تا نشریه ی شورای پتروگراد، یعنی روزنامه ی کارگر و سرباز را توقیف کند. دوازده ساعت پیش کارگران چاپ خانه ی بلشویک ها در یک مورد مشابه برای دریافت کمک به اسمولنی شتافته بودند. اکنون این کار لزومی نداشت. کارگران، همراه با دو ملوان که تصادفاً از آن حوالی می گذشتند، بلافاصله اتومبیل انباشته از بسته های روزنامه را تسخیر کردند؛ برخی از افراد میلیشیا همان جا به کارگران ملحق شدند؛ بازرس میلیشیا پا به فرار نهاد. روزنامه های نجات یافته صحیح و سالم به اسمولنی تحویل داده شدند. کمیته ی نظامی انقلابی دو جوخه از افراد هنگ پرنوبراژنسکی را مأمور

حفاظت از آن نشریه کرد. مدیرهای متوحش چاپ خانه بلافاصله مدیریت چاپ خانه را به ناظران کارگر واگذار کردند.

مقامات قضائی به فکرشان خطور هم نکرد که برای بازداشت رهبران انقلاب وارد اسمولنی شوند: بدیهی بود که چنین کاری به منزله ی شروع جنگ داخلی ای می بود که در آن شکست حکومت از پیش تضمین شده بود. با این حال کوششی، که از تشنجات اداری سرچشمه گرفته بود، برای توقیف لنین در بخش وایبورگ به عمل آمد. ضمناً ناگفته نماند که مقامات حکومت به طور کلی حتی جرئت نداشتند به درون ناحیه ی وایبورگ سرک بکشند. پاسی از غروب گذشته، سرهنگی همراه با ده دوازده دانشجوی نظامی سهواً به جای آن که وارد دفاتر روزنامه ی بلشویک ها، که در همان ساختمان قرار داشت، بشود، به درون باشگاه کارگران گام نهاد. این جوانان شجاع به دلیل نامعلومی گمان می کردند که لنین در دفتر روزنامه منتظر آنان خواهد بود. باشگاه بلافاصله قضیه را به ستاد گارد سرخ آن محله اطلاع داد. در همان حال که جناب سرهنگ حیران و سرگردان از یک طبقه به طبقه ی دیگر می رفت، و حتی یک بار هم از میان منشویک ها سر درآورد، واحدی از گارد سرخ، که شتابان از پله ها بالا می آمد، او را همراه با دانشجویانش توقیف کرد، و سپس آنان را به ستاد فرمان دهی بخش وایبورگ برد، و از آن جا به قلعه ی پتروپل انتقالشان داد. بدین سان آن مبارزه ی پر قیل و قال بر علیه بلشویک ها، که در هر مرحله با مشکلات غیرقابل حل روبه رو می شد، به جست و خیزهای پراکنده و مضحکه های کوچک تبدیل گشت، و سپس بخار شد و به جانی نرسید.

در طی این مدت کمیته ی نظامی انقلابی شب و روز کار می کرد. کمیسرها ی کمیته در واحدهای نظامی بی وقفه بر سر کار حاضر بودند. از طریق اعلامیه های ویژه به مردم اطلاع داده شد که در صورت حملات ضدانقلاب و یا مشاهده ی کشتارهای جمعی به کجا مراجعه کنند: "کمک های لازم فوراً مبدول خواهد شد." دیدار کمیسر هنگ ککزگولمسکی از مرکز تلفن سبب شد تا اسمولنی بار دیگر در شبکه ی تلفن قرار بگیرد. ارتباطات تلفنی، که سریع تر از انواع دیگر ارتباطات بودند، به گسترش عملیات نظم و ثبات خاصی بخشیدند.

کمیته ی نظامی انقلابی با مستقر کردن کمیسرها ی خود در سازمان هائی که هنوز به زیر سلطه اش در نیامده بودند، به توسیع و تقویت پایگاه های خود برای تهاجم قریب الوقوع ادامه داد. آن روز بعد از ظهر، ژرژینسکی ورقه ای کاغذ به شکل مجوز به دست پستکوفسکی انقلابی پیر داد و بدین ترتیب او را به سمت کمیسری تلگراف خانه ی مرکزی منصوب کرد. کمیسر جدید شگفت زده سؤال کرد که: اما آخر تلگراف خانه را چگونه به اشغال خود درآورم؟ افراد هنگ ککزگولمسکی، که همه با ما هستند، در آن جا مواظب تو خواهند بود! پستکوفسکی به توضیح دیگری نیاز نداشت. وجود دو تن از افراد هنگ ککزگولمسکی، که تفنگ به دست در کنار دستگاه مرکزی تلفن ایستاده بودند، کافی بود تا مقامات مخالف تلگراف خانه، که در میانشان بلشویک وجود نداشت، تن به سازش دهند.

در ساعت نه شب، یکی دیگر از کمیسرها ی کمیته ی نظامی انقلابی به نام استارک همراه با واحد کوچکی از ملوان ها به فرمان دهی ملوان ساوین، تبعیدی پیشین، بنگاه خبری حکومت را اشغال کرد و بدین ترتیب نه تنها

تکلیف آن بنگاه که تا حدی تکلیف خود را هم روشن ساخت: استارک پیش از آن که به سمت سفیر شوروی در افغانستان منصوب شود، به مقام نخستین مدیر بنگاه خبری شوروی رسید.

آیا این عملیات جزئی از قیام محسوب می شدند یا صرفاً دو رویداد از رویدادهای نظام قدرت دوگانه بودند. نظامی که البته از راستای سازش کاری به راستای بلشویزم افتاده بود؟ شاید بتوان این سؤال را به حق سفسطه آمیز خواند، اما این مسأله از جهت استتار قیام اهمیت خاصی داشت. واقعیت آن است که حتی ورود ملوان های مسلح به ساختمان بنگاه خبری هنوز ماهیتی نیم بند داشت: مسأله هنوز بر سر تصرف آن سازمان نبود بلکه بر سر برقراری نوعی سانسور به روی اخبار دور می زد. بدین ترتیب تا آخرین ساعات روز بیست و چهارم ناف "قانون" هنوز کاملاً قطع نشده بود. چهره ی جنبش هنوز در پس بقایای سنن قدرت دوگانه پنهان بود.

اسمولنی در طراحی نقشه های قیام امید فراوانی به ملوان های بالتیک بسته بود، و در این راه آن ملوان ها را واحد رزمنده ای می دانست که در آن واحد هم از عزم پرولتری برخوردار بود و هم از آموزش صحیح نظامی. موعد ورود ملوان ها به پتروگراد از پیش طوری تعیین شده بود که مصادف با کنگره ی شوراها باشد. فراخواندن ملوان های بالتیک قبل از این موعد به معنای گام نهادن علنی در راه قیام می بود. از این جا مشکلی ناشی شد که بعداً به تأخیر تبدیل گشت.

در بعدازظهر روز بیست و چهارم، دو نماینده از شورای کرونشتات، یعنی فلروفسکی بلشویک و یارچوک آنارشویست، که با بلشویک ها همگامی می کرد، برای شرکت در کنگره به اسمولنی آمدند. آن ها در یکی از اتاق های

اسمولنی به چودنوفسکی برخوردند. چودنوفسکی تازه از جبهه مراجعت کرده بود و با اشاره به حالت روحی سربازها با قیام در آینده ی نزدیک مخالفت می کرد. فلروفسکی روایت می کند که: "در اوج این جروبوت، تروتسکی به درون اتاق آمد... او مرا به کنار خواند و به من توصیه کرد که فوراً به کرونشتات باز گردم: حوادث با چنان سرعتی پیش می روند که همه باید در جای خود باشند... من انضباط قیام قریب الوقوع را در این دستور کوتاه حس کردم." جروبوت ناتمام ماند. چودنوفسکی دهان بین و پرشور شک و تردید خود را به کنار نهاد تا در تهیه ی نقشه های نبرد شرکت بجوید. از پس فلروفسکی و یارچوک تلفن گرامی به این شرح مخابره شد: "نیروهای مسلح کرونشتات باید در سپیده دم برای دفاع از کنگره ی شوراها به حرکت درآیند."

کمیته ی نظامی انقلابی آن شب به وسیله ی سوردلوف تلگرافی به هلزینگفورز برای اسمیلگا، رئیس کمیته ی منطقه ای شوراها، ارسال داشت: "قواعد را بفرستید." معنایش این بود که: ۱۵۰۰ ملوان مسلح تا بن دندان را فوراً به پایتخت بفرست. هر چند ملوان ها فقط در روز بعد می توانستند به پایتخت برسند، دلیلی برای به تعویق افکندن عملیات نظامی وجود نداشت؛ نیروهای داخلی کافی بودند. آری، و تعویق ناممکن بود. عملیات شروع شده بودند. اگر احياناً نیروهای تقویتی برای کمک به حکومت از جبهه اعزام می شدند، آن گاه ملوان ها به موقع از راه می رسیدند تا به جناح ها یا عقب دارهای آن نیروها ضربه بزنند.

نقشه های تاکتیکی برای فتح پایتخت عمدتاً به وسیله ی ستاد سازمان نظامی بلشویک ها طراحی شدند. افسرهای ستاد فرمان دهی ارتش یقیناً

عیب های بسیاری در این نقشه ها می یافتند، اما مدرسان نظامی معمولاً در تدارک قیام های انقلابی شرکت نمی جویند. در هر حال به نکات اساسی توجه لازم مبذول شده بود. شهر به چند لشکر نظامی تقسیم شده بود و هر لشکر از نزدیک ترین ستاد فرمان دهی تبعیت می کرد. گروهان های گارد سرخ در مهم ترین نقاط متمرکز شده و با واحدهای نظامی مجاور هماهنگ شده بودند؛ در این واحدهای نظامی گروهان های کشیک بیدار و آماده بودند. هدف هر یک از عملیات و نیروهای لازم از پیش مشخص شده بودند. همه ی قیام کنندگان از بالا تا پایین اطمینان مطلق داشتند که پیروزی بدون تلفات به دست خواهد آمد- و قدرت قیام، و گاهی نیز پاشنه ی آشیل قیام، در همین اطمینان نهفته بود.

عملیات اصلی دو ساعت پس از نیمه شب شروع شد. واحدهای کوچک نظامی، در بیشتر موارد همراه با هسته هائی از کارگران یا ملوانان مسلح به فرمان دهی کمیسرها، هم زمان با هم و یا به ترتیبی منظم، ایستگاه های راه آهن، نیروگاه برق، انبارهای مهمات و خواروبار، سازمان آب، پل دوتسوی، مرکز تلفن، بانک دولتی، و چاپ خانه های بزرگ را اشغال کردند. تلگراف خانه و پست خانه ی مرکزی هم تماماً تصرف شدند. نگهبان های قابل اعتماد در همه جا مستقر گردیدند.

روایات مکتوبی که پیرامون رویدادهای آن شب اکتبر به جا مانده اند سخت ناچیز و کم رنگند. این روایات بیشتر به گزارش پلیس می مانند. همه ی قیام کنندگان از تبی عصبی به خود می لرزیدند. برای مشاهده و ثبت وقایع نه فرصتی موجود بود و نه انسانی. اطلاعاتی که به ستاد کل قیام می رسید به طور مستمر روی کاغذ ثبت نمی شدند، و اگر هم ثبت می شدند این کار با

دقت کافی انجام نمی گرفت. بسیاری از یادداشت ها گم شدند. خاطرات بعدی همه خشک و خالی از دقت بودند، چون منبع بیشتر این خاطرات را افرادی تشکیل می دادند که به طور تصادفی وارد ماجرا شده بودند. کارگرها و ملوان ها و سربازهایی که مبتکران و رهبران واقعی عملیات بودند اندکی بعد در رأس نخستین واحدهای ارتش سرخ قرار گرفتند و بیشتر آنان در میدان های گوناگون جنگ داخلی جان سپردند. پژوهش گر در کوشش خود برای تعیین توالی رویدادهای مجزا به آشفتگی وسیعی بر می خورد، و روایات روزنامه ها این آشفتگی را پیچیده تر می کنند. گاهی اوقات چنین به نظر می رسد که گویی تسخیر پتروگراد در پائیز ۱۹۱۷ از شرح ماجرا در ۱۹۳۱، یعنی چهارده سال بعد، آسان تر بوده است.

وظیفه ی تسخیر ایستگاه راه آهن نیکلانفسکی به عهده ی گروهان یکم گردان مهندسی، یعنی قوی ترین و انقلابی ترین گردان موجود، محول شد. در مدتی کمتر از یک ربع ساعت این ایستگاه بدون کمترین تلفاتی به تصرف نگهبان های نیرومند درآمد. جوخه ی حکومت صرفاً در دل تاریکی بخار شد و به آسمان رفت. آن شب سرد نمناک مالمال از حرکات مرموز و اصوات مشکوک بود. سربازها در حالی که می کوشیدند بر دلهره ی شدید خود مسلط شوند، همه ی عابران پیاده و سواره را از حرکت باز می داشتند و مدارکشان را بازرسی می کردند. گاهی اوقات نمی دانستند چه کنند. تردید به خرج می دادند- و در بیشتر موارد عابران را رها می کردند. اما اعتماد به نفس آنان دم به دم افزایش می یافت. در حدود ساعت شش صبح افراد واحد مهندسی دو کامیون حامل حدود شصت دانشجوی نظامی را در خیابان متوقف کردند، و پس از خلع سلاحشان آنان را به اسمولنی فرستادند.

به همین گردان مهندسی دستور داده شد که پنجاه مرد برای نگهبانی از انبارهای خواروبار و بیست و یک مرد برای مراقبت از نیروگاه برق، و غیره، اعزام بخشد. دستور پشت دستور از راه می رسید، گاهی از اسمولنی و گاهی دیگر از ستاد بخش ها. هیچ کس به نشانه ی اعتراض غرولند نمی کرد. بنا به گزارش یک کمیسر، دستورها "فوراً و دقیقاً" به اجراء در می آمدند. نقل و انتقال سربازها نظم و دقت بی سابقه ای یافته ی بود. با وجود وارفتگی و از هم پاشیدگی پادگان - محوطه ی پادگان از حیث نظامی فقط برای آهن قراضه خوب بود. در آن شب روحیه ی نظام جمع کهن در وجود همگان زنده شد و برای آخرین بار تارهای عصبی و عضلات همه را در خدمت هدف جدید منقبض کرد.

در این میان کمیسر اورالوف دو مجوز دریافت کرد: یکی برای اشغال چاپخانه ی روزنامه ی ارتجاعی روسکایا ولیا، که به دست پروتوپوپوف، اندکی پیش از انتصابش به مقام آخرین وزیر کشور نیکلای دوم، تأسیس شده بود؛ و دیگری برای تحویل گرفتن یک گروه سرباز از هنگ سمنوف گارد که حکومت به خیال گذشته آن را متعلق به خود می دانست. افراد هنگ سمنوف برای اشغال چاپخانه مورد احتیاج بودند. این چاپخانه برای انتشار روزنامه ی بلشویک ها به قطع بزرگ تر و با تیراژ بیشتر لازم بود. سربازها روی تخت خواب هایشان دراز کشیده بودند و رفته رفته آماده خواب می شدند. کمیسر اورالوف هدف خود را از آن دیدار به اختصار تشریح کرد. "هنوز حرفم کاملاً تمام نشده بود که فریاد هورا! از همه سو به آسمان بلند شد. سربازها از تخت خواب های خود بیرون پریدند و به دور من حلقه زدند." کامیونی انباشته از افراد هنگ سمنوف به چاپخانه نزدیک شد. کارگران

شب کار به سرعت در اتاق دستگاه روتاتیو جمع شدند. کمیسر به آنان توضیح داد که چرا به آن جا رفته است. "و در این جا هم مثل سربازخانه کارگران با فریاد `هورا! پاینده باد شورا!` پاسخ دادند." کار تمام بود. مؤسسات دیگر هم کم و بیش به همین شیوه تصرف شدند. استفاده از زور لازم نبود، چون مقاومتی دیده نمی شد. توده های قیام کننده دست خود را بلند کردند و اربابان دیروز را بیرون راندند.

فرمانده ی حوزه ی نظامی پتروگراد آن شب به ستاد کل فرمان دهی و ستاد فرمان دهی جبهه ی شمال تلفنی گزارش داد که: "اوضاع در پتروگراد وحشت ناک است. از تظاهرات و اغتشاشات خیابانی خبری نیست، بلکه مؤسسات و ایستگاه های راه آهن به طور منظم یکی پس از دیگری اشغال می شوند، هم چنین بازداشت پشت بازداشت صورت می گیرد... دانشجویهای گشتی بدون مقاومت تسلیم می شوند... هیچ تضمینی در دست نداریم که برای توقیف حکومت موقت کوششی به عمل نیاید." پولکوفنیکوف حق داشت: در این خصوص تضمینی در دست نداشتند.

در محافل نظامی شایع شده بود که ایادی کمیته ی نظامی انقلابی کلمه ی شب را برای نگهبان های پادگان از روی میز فرمانده ی پتروگراد دزدیده اند. یحتمل که این شایعه حقیقت داشت. قیام در میان کارکنان فرودست همه ی مؤسسات دوستان بسیار داشت. با این حال قصه ی سرقت کلمه ی شب ظاهراً افسانه ای است که برای توجیه سهولت خوارکننده ی تصرف شهر به دست نیروهای بلشویک، در اردوی دشمن ساخته شد.

در خلال شب از طریق پادگان دستوری از جانب اسمولنی صادر شد: افسرهانی که اقتدار کمیته ی نظامی انقلابی را به رسمیت نمی شناسند باید

بازداشت شوند. فرماندهان بسیاری از هنگ‌ها به میل خود پا به فرار نهادند، و روزهای پراضطرابی را در خفیه گاه به سر آوردند. در واحدهای دیگر افسرها یا از کار برکنار و یا بازداشت شدند. کمیته‌ها و ستادهای انقلابی در همه جا تشکیل می‌شدند و دست در دست کمیسرها انجام وظیفه می‌کردند. لازم به توضیح نیست که این فرماندهان خلق الساعه از لحاظ نظامی در مراتب عالی قرار نداشتند. با این حال قابل اعتماد بودند، و مسأله نیز در این جا عمدتاً باید در دادگاه سیاسی حل و فصل می‌شد.

لازم است اضافه کنیم که ستادهای برخی از واحدها با وجود کمبود تجربه ابتکارهای نظامی چشم‌گیری از خود نشان دادند. کمیته‌ی هنگ پالوفسکی پیشاهنگانی به ستاد حوزه‌ی نظامی پتروگراد فرستاد تا ببیند در آن جا چه خبر است. گردان ذخیره‌ی شیمیایی همسایگان بی‌قرار خود، یعنی دانشجویان دانشکده‌های افسری پالوفسکی و ولادیمیرسکی، و دانش‌آموزان سپاه نوآموزان را به دقت زیر نظر گرفته بود. افراد گردان شیمیایی دانشجویان نظامی را گاه به گاه در خیابان‌ها خلع سلاح می‌کردند و بدین ترتیب آنان را زبون و متوحش نگاه می‌داشتند. ستاد گردان شیمیایی با سربازهای مستقر در دانشکده‌ی پالوفسکی تماس گرفت و اطمینان به عمل آورد که کلید اسلحه‌خانه‌ها در دست سربازهاست.

مشکل بتوان تعداد نیروهائی را که در تسخیر شبانه‌ی پایتخت شرکت داشتند تعیین کرد. آن‌هم نه فقط به این دلیل که هیچ‌کس به فکر سرشماری آنان نیفتاد، بلکه نیز به سبب ماهیت عملیات. ذخیره‌های خط دوم و سوم تقریباً با کل پادگان درهم آمیختند. اما توسل به ذخیره‌ها فقط گاهی اوقات لازم می‌شد. چند هزار گارد سرخ، دو یا سه هزار ملوان-روز بعد با رسیدن

ملوان های کرونشئات و هلزینگفورز این رقم سه برابر شد- در حدود بیست گروهان پیاده نظام: این ها نیروهای ذخیره ی خط دوم و سوم بودند که قیام کنندگان به کمکشان قله های حکومت را در پایتخت به تصرف در آوردند.

در ساعت سه و بیست دقیقه ی صبح، منشویکی به نام شر، رئیس اداره ی سیاسی وزارت جنگ، اطلاعات زیر را به وسیله ی تلفن مستقیماً به قفقاز فرستاد: "جلسه ی کمیته ی اجرائی مرکزی به اتفاق نمایندگان کنگره ی شوراها در جریان است. بلشویک ها در این جلسه در اکثریت قاطع قرار دارند. برای تروتسکی کف زده اند. او اعلام کرده است که چون قدرت در دست آن هاست، به پیروزی بدون خونریزی امیدوار است. بلشویک ها عملیات تهاجمی را شروع کرده اند. آن ها پل نیکائفسکی را تصرف کرده و در آن جا زره پوش مستقر کرده اند. هنگ پاولوفسکی افراد خود را در خیابان میلیونی^۱ در نزدیکی کاخ زمستانی مستقر کرده. آن ها همه را متوقف و بازداشت می کنند و سپس به انستیتوی اسمولنی می فرستند. آن ها کارتاشف وزیر و هالپرین، مدیر کل حکومت موقت را بازداشت کرده اند. ایستگاه راه آهن بالتیک هم به دست بلشویک ها افتاده است. اگر نیروهای جبهه مداخله نکنند، حکومت با نیروهای موجودش قادر به مقاومت نخواهد بود."

جلسه ی مشترک کمیته های اجرائی که ستوان شر به آن اشاره کرده است، پس از نیمه شب در شرایط غیرعادی در اسمولنی آغاز شد. نمایندگان کنگره ی شوراها در مقام مهمان تالار را لبریز کردند. نگهبان های تقویت شده درهای ورودی و راه روها را تحت مراقبت گرفتند. پالتوهای جنگی،

تفنگ، و مسلسل چارچوب پنجره ها را پُر کرده بود. اعضای کمیته های اجرایی در میان توده ی هزار سر و متخاصم شهرستانی ها غرق شده بودند. ارگان عالی "دموکراسی" از هم اکنون چون اسیر قیام می نمود. پیکر آشنای جناب رئیس، یعنی چیدزه، در این میان دیده نمی شد. تزلزلی سخن گوی دائمی نیز غایب بود. هر دو، متوحش از چرخش حوادث، مقام های مسئول خود را واگذار کرده و پس از ترک پتروگراد به موطن خود در گرجستان گریخته بودند. دان هم چنان در مقام رهبر سازش کاران باقی بود. او نه شوخ طبعی مکارانه ی چیدزه را داشت و نه فصاحت مؤثر تزلزلی را. اما از حیث کوتاه بینی و لجاجت از هر دو جلوتر بود. گوتز سوسیال رولوسیونر، تک و تنها در صندلی رئیس، جلسه را افتتاح کرد. دان در میان سکوتی شروع به سخن رانی کرد که به نظر سوخانوف رخوت آمیز و به نظر جان رید "تقریباً تهدیدآمیز" رسید. سرگرمی سخن گو همانا قطع نامه ی تازه ی پیش-پارلمان بود که سعی داشت راه قیام را با پژواک های میرنده ی خود سد کند. دان در حالی که می کوشید بلشویک ها را از گرسنگی و انحطاط اجتناب ناپذیر توده ها بترساند، فریاد کشید: "اگر این تصمیم اخیر را به حساب نیاورید، دیگر دیر خواهد بود. ضدانقلاب هرگز به اندازه ی این لحظه"- یعنی در شب ماقبل بیست و پنجم اکتبر ۱۹۱۷- "این چنین قوی نبوده است." خرده بورژوازی ترسو چون با حوادث بزرگ رو به رو می شود فقط خطر و مانع بر سر راه خود می بیند. تنها چاره ی او همین فریاد وحشت است. "در کارخانه ها و سربازخانه ها مطبوعات صدسیاه از مطبوعات سوسیالیستی موفق ترند." درست مانند ۱۹۰۵، "وقتی همین تروتسکی ریاست شورای پتروگراد را برعهده داشت" بار دیگر مجانین انقلاب را به

ویرانی می کشند. و باز فریاد برآورد که: خیر، کمیته ی اجرایی مرکزی به کسی اجازه ی قیام نخواهد داد. "مگر آن که دو اردوی متخاصم روی جسد این کمیته به روی هم شمشیر بکشند." فریادی از میان حضار: "بله، مدت هاست که مرده!" تمامی تالار مناسبت آن گفته را حس کرد. هم اکنون بورژوازی و طبقه ی کارگر روی جسد سازش کاری به روی هم شمشیر کشیده بودند. صدای سخن ران در قیل و قال خصومت آمیزی غرق می شود، مشت هائی که او بر میز می کوبد مذبوحانه اند، استغاثه های او بی تأثیرند، و تهدیدهایش کسی را نمی ترسانند. خیلی دیر است! خیلی دیر است!

آری، قیام است! تروتسکی به نام کمیته ی نظامی انقلابی، حزب بلشویک، و کارگران و سربازان پتروگراد، واپسین قید و بند را به کنار می نهد. بله، توده ها با ما هستند و ما در پیشاپیش آن ها حمله را شروع کرده ایم! "اگر ضعف نشان ندهید جنگ داخلی نخواهد شد، چون دشمن تسلیم شده است، و شما می توانید سرور سرزمین روسیه باشید چون این مقام حقاً به شما تعلق می گیرد." اعضای حیرت زده ی کمیته ی اجرایی مرکزی توان اعتراض را هم نیافتند. تا این لحظه، سخنان تدافعی اسمولنی به رغم همه ی واقعیات بارقه ای از امید در دلشان نگاه داشته بود. اکنون این بارقه هم خاموش شده بود. در آن ساعات، در ژرفنای شب، قیام سر خویشتن را مغرورانه بلند کرد.

آن جلسه ی پرماجرا در ساعت چهار صبح خاتمه یافت. سخن رانی های بلشویک دمی چند بر سکوی خطابه حاضر می شدند و سپس بلافاصله به کمیته ی نظامی انقلابی باز می گشتند. از چهار گوشه ی شهر اخبار کاملاً مساعد مثل سیل به سوی کمیته جاری بود. گشتی ها در خیابان ها انجام

وظیفه می کردند، سازمان های حکومت یکی پس از دیگری اشغال می شدند؛ دشمن در هیچ جا مقاومت نشان نمی داد.

گمان می رفت که مرکز تلفن از استحکامات ویژه ای برخوردار باشد، اما در ساعت هفت بامداد یکی از گروهان های هنگ ککزگولمسکی این مرکز را بدون نبرد تصرف کرد. اکنون نه فقط خیال قیام کنندگان از بابت شبکه ی ارتباطی شان آسوده شده بود، بلکه ارتباط های تلفنی دشمن را هم می توانستند کنترل کنند. تلفن های کاخ زمستانی و ستاد فرمان دهی ارتش فوراً قطع شدند.

تقریباً هم زمان با تصرف مرکز تلفن، گروهی از ملوان های گارد دریایی- در حدود چهل تن- ساختمان بانک دولتی را واقع بر ترعه ی اکاترینینسکی تصرف کردند. رالزویچ، کارمند بانک، به یاد می آورد که ملوان ها "با سرعت عمل می کردند." آن ها بلافاصله بر سر هر تلفن یک نگهبان گماردند تا احتمال اعزام کمک را از خارج منافی سازند. اشغال ساختمان "بدون بروز مقاومت" صورت گرفت، "در حالی که جوخه از هنگ سمئوفسکی در آن جا حضور داشت!" تصرف بانک تا اندازه ای از اهمیت سمبولیک برخوردار بود. کادرهای حزب با انتقادهای مارکسیستی از کمون ۱۸۷۱ پاریس آشنا بودند و می دانستند که رهبران آن کمون به فکر تصرف بانک دولتی نیفتاده بودند. مدت ها پیش از بیست و پنجم اکتبر، بسیاری از بلشویک ها به خود گفته بودند که: "خیر، ما آن اشتباه را مرتکب نخواهیم شد." خبر تصرف مقدس ترین نهاد دولت بورژوائی به سرعت در بخش های مختلف شهر منتشر شد، و موج گرمی از شادمانی برانگیخت.

در نخستین ساعات صبح ایستگاه راه آهن ورشو اشغال گردید، هم چنین چاپخانه ی اخبار بازار بورس، و پل دورتسوی، درست در زیر پنجره های مقر کرنسکی، یکی از کمیسرهای کمیته قطع نامه ای به دست نگهبان زندان کرسکی- از سربازهای هنگ ولینسکی- داد که در آن آزادی چندین تن از زندانیان برطبق فهرست های شورا درخواست شده بود. مدیریت زندان بیهوده کوشید تا از وزیر دادگستری کسب تکلیف کند: سر جناب وزیر خیلی شلوغ بود. بلشویک های آزاد شده، از جمله روشال، رهبر جوان کرونشتات، بلافاصله به مقام های نظامی منصوب شدند.

در ساعات صبح، گروهی از دانشجویان نظامی که در یک کامیون به دنبال اغذیه از کاخ زمستانی بیرون آمده و به وسیله ی واحد مهندسی در ایستگاه نیکلانفسکی توقیف شده بودند، به اسمولنی آورده شدند. پودویسکی در این خصوص روایت کرده است که: "تروتسکی به آن ها گفت که آزادند به دانشکده و بر سر کار خود باز گردند، اما به شرط آن که قول دهند بر علیه قدرت شورائی اقدام نکنند. دانشجویان جوان، که انتظار داشتند به سرنوشت خونینی دچار شوند، به نحو توصیف ناپذیری شگفت زده شدند." هنوز معلوم نیست که آزادی فوری آنان تا چه حد عاقلانه بود. پیروزی هنوز قطعاً به فرجام نرسیده بود. دانشجویان دانشکده ی افسری نیروی اصلی دشمن محسوب می شدند. از سوی دیگر، نظر به نوسان احساسات در مدارس نظامی، لازم بود عملاً ثابت شود که تسلیم در برابر پیروزمندان مجازاتی برای دانشجویها به دنبال نخواهد داشت. دلایل موجود در هر دو جهت تقریباً هم سنگ بودند.

ژنرال لویتسکی از وزارت جنگ، که هنوز به اشغال قیام کنندگان در نیامده بود، به وسیله ی تلفن به ژنرال دوخونین در ستاد فرمان دهی ارتش اطلاع داد که: "نیروهای نظامی پادگان پتروگراد... به بلشویک ها پیوسته اند. ملوان ها و یک ناوشکن سبک از کرونشئات به پایتخت آمده اند. آن ها پل ها را دوباره پائین آورده اند. نگهبان های پادگان تمام شهر را پوشانده اند. اما قیامی صورت نگرفته است. (!) مرکز تلفن در دست افراد پادگان است. نیروهای مستقر در کاخ زمستانی فقط علی الظاهر از مرکز تلفن دفاع می کنند، چون تصمیم گرفته اند که به طور فعال آفتابی نشوند. به طور کلی آدم احساس می کند که حکومت موقت در پایتخت کشور دشمنی به دام افتاده که آن دشمن کار بسیج نیروهایش را به اتمام رسانده اما هنوز عملیات تهاجمی را شروع نکرده است." شهادت نظامی و سیاسی ارزشمندی است! ناگفته نماند که وقتی جناب ژنرال می گوید که ملوان ها از کرونشئات در رسیده اند، او از رویدادها پیشی جسته است: ملوان ها چند ساعت بعد به پتروگراد رسیدند. پل مورد بحث را در واقع خدمه ی *آورورا* پائین کشیدند. جناب ژنرال در خاتمه اظهار نظر کرده بود که بلشویک ها "از مدت ها پیش می توانستند شر ما را از سر خود کم کنند... منتها جرئت نمی کنند با افکار عمومی جبهه در بیفتند." امید نهفته در این جملات ناشی از ساده لوحی بود. اما این توهمات پیرامون جبهه تنها چیزی بود که برای ژنرال ها، و یا برای دموکرات های پشت جبهه، باقی مانده بود. به هر تقدیر، آن تصویر درباره ی حکومت موقت در پایتخت کشور دشمن، به عنوان بهترین توضیح رویداد اکتبر در تاریخ انقلاب ثبت خواهد شد.

جلسات در اسمولنی بی وقفه ادامه داشتند. تهییج گران و سازمان دهندگان و رهبران کارخانه ها و هنگ ها و بخش ها یکی دو ساعت، و گاهی فقط چند دقیقه، برای کسب خبر و بررسی نتایج فعالیت های خود به اسمولنی می آمدند و بار دیگر به مواضع خویش باز می گشتند. در برابر اتاق شماره ی ۱۸، مقر گروه بلشویک ها در شورا، ازدحام توصیف ناپذیری وجود داشت. از راه رسیدگان، خسته تا حد مرگ، اغلب در تالار اصلی ساختمان به خواب می رفتند. آنان، هر دو دست بر گرد تفنگ هایشان، سرهای سنگین خود را به ستونی سفید و یا به دیوار راه روها تکیه می دادند و چشم برهم می نهادند. و یا آن که دسته دسته بر کف نمناک و کثیف راه روها ولو می شدند. کمیسرهای نظامی به نزد لاشویچ می رفتند و آخرین دستورالعمل ها را از او می گرفتند. در مقر کمیته ی نظامی انقلابی در طبقه ی سوم، گزارش هائی که از همه سو به آن جا روان بودند به دستور تبدیل می شدند. قلب قیام در این جا می طپید.

مراکز قیام در بخش ها رونوشت کوچکی از تصویر اسمولنی بودند. در بخش وایبورگ، رو به روی ستاد فرمان دهی گارد سرخ در بولوار سامسونفسکی، اردوی تمام عیاری برپا شده بود: خیابان از واگن ها و اتومبیل های مسافربر و کامیون ها لبریز بود. مؤسسات واقع در آن بخش انباشته از کارگران مسلح بودند. شورا، دوما، اتحادیه های کارگری، و کمیته های کارخانه و کارگاه- در یک کلام همه ی نهادهای این بخش- کمر به خدمت قیام بسته بودند. در کارخانه ها و سربازخانه ها مؤسسات مختلف، همان رویدادهائی را می دیدی که در مقیاس بزرگ تر در سراسر شهر جریان داشتند: انقلابیون برخی را بیرون می راندند و برخی دیگر را انتخاب

می کردند، و بدین سان واپسین رشته های پیوندهای کهن را از هم می گسستند و رشته های نوین را استحکام می بخشیدند. عناصر عقب مانده در جهت تبعیت از کمیته ی نظامی انقلابی قطع نامه تصویب می کردند. منشیویک ها و سوسیال رولوسیونرها، همراه با مدیران کارخانه ها و فرماندهان نیروی نظامی، خود را ترسان و لرزان کنار می کشیدند. در جلسات مداوم، تازه ترین اطلاعات بین همگان پخش می شد، اعتماد به نفس و روحیه ی رزمندگی زنده نگاه داشته می شد و پیوندهای محکم تر می شدند. توده های انسانی بر حول محورهای نو تبلور می یافتند؛ انقلاب به خود تحقق می بخشید.

در این کتاب کوشیده ایم که تکامل قیام اکتبر را گام به گام دنبال کنیم: نارضائی روزافزون توده های کارگر، شتافتن شوراها به زیر پرچم های بلشویک، خشم ارتش، مبارزه ی دهقان ها برضد ملاک ها، سیل خروشنده ی جنبش های ملی، ترس و دغدغه ی فزاینده ی طبقات دارا و حاکم، و سرانجام مبارزه در راه قیام در میان صفوف حزب بلشویک. پس از همه ی این حوادث، آخرین پرده ی انقلاب بیش از اندازه کوتاه و خشک و بی روح به نظر می رسد. و مابین این آخرین پرده و دامنه ی تاریخ حوادث تناسبی دیده نمی شود. خواننده در خود احساس سرخوردگی می کند. او مانند کوه نوردی است که در همان حال که گمان می کند مشکلات اصلی هنوز در جلو قرار دارند، ناگهان در می یابد که یا به قله رسیده و یا چیزی نمانده به آن جا برسد. پس قیام کجاست؟ تصویری از قیام موجود نیست. رویدادها در یک تصویر واحد جمع نمی شوند. با یک رشته عملیات کوچک مواجهیم که از پیش محاسبه شده و تدارک دیده شده اند، اما در زمان و مکان از یک دیگر

مجزا هستند. وحدت اندیشه و هدف آن ها را به یک دیگر پیوند می دهد، اما این عملیات در کل مبارزه به هم جوش نمی خورند. از عملیات توده های عظیم خبری نیست. از برخوردهای دراماتیک با نیروهای نظامی نشانی نمی بینیم. ذهن هایی که با واقعیات تاریخ آشنائی دارند، چیزی که شباهتی به مفهوم قیام داشته باشد در این جا نمی یابند.

ماهیت کلی انقلابی در پایتخت بعداً سبب شد که مازاریک، مانند بسیاری از افراد دیگر، چنین بنویسد: "انقلاب اکتبر... همه چیز بود جز جنبش توده های خلق. آن انقلاب نتیجه ی عمل رهبرانی بود که از بالا و در پس پرده فعالیت می کردند." اما حقیقت آن است که انقلاب اکتبر مردمی ترین قیام توده ای در سراسر تاریخ بود. کارگران برای جوش خوردن به یک دیگر احتیاجی به آمدن به میداين عمومی شهر نداشتند: آن ها بدون تجمع در میدان هم از نظر سیاسی و اخلاقی کل واحدی را تشکیل می دادند. سربازها حتی از ترک بی اجازه ی سربازخانه ها منع شده بودند: در این خصوص فرمان کمیته ی نظامی انقلابی با فرمان پولکوفنیکوف یک سان بود. اما آن توده های نامرئی بیش از پیش با سیر حوادث همگام شده بودند. تماس کارخانه ها و سربازخانه ها با ستادهای بخش ها یک لحظه هم قطع نمی شد، تماس بخش ها با اسمولنی هم همین طور. واحدهای گارد سرخ حمایت کارخانه ها را در پشت سر خود احساس می کردند. هنگامی که جوخه های سربازها به سربازخانه ها باز می گشتند، افراد نوبت بعد را مهیا می دیدند واحدهای انقلابی فقط با اطلاع از ذخیره های سنگین در پشت سر خود می توانستند کار خود را با چنین اعتمادی انجام دهند. حال آن که گشتی های پراکنده ی حکومت پیشاپیش از تک افتادگی خود خبر داشتند و از این رو به فکر مقاومت هم

نیفتادند. طبقات بورژوا انتظار داشتند که سنگرهای خیابانی، حریق‌های مهیب، چپاول‌گری، و رودهای خون ببینند. در واقعیت امر، سکوت موجود از همه‌ی رعد و برق‌های جهان موحش‌تر بود. زمین جامعه مثل صحنه‌های چرخان‌تئاتر خاموش به حرکت درآمد، و آن‌گاه توده‌های خلق را به پیش‌نهاد و فرمان روایان دیروز را به برزخ فرستاد.

در ساعت ده صبح روز بیست و پنجم، به همین زودی، اسمولنی پخش بیانیه‌ی پیروزی را در پایتخت و در سراسر کشور ممکن تشخیص داد: "حکومت موقت سرنگون شده است. قدرت دولت به دست کمیته‌ی نظامی انقلابی افتاده است." این بیانیه از یک جهت پیش از موقع صادر شده بود. حکومت هنوز وجود داشت، دست کم در محدوده‌ی خطه‌ی کاخ زمستانی. ستاد فرمان‌دهی ارتش هم وجود داشت؛ ایالات هنوز نظر خود را بیان نکرده بودند؛ کنگره‌ی شوراهای هنوز افتتاح نشده بود. اما رهبران قیام‌ها مورخ نیستند؛ آنان ناچارند برای آماده ساختن رویدادها برای مورخان، از رویدادها پیشی بجویند. در پایتخت، کمیته‌ی نظامی انقلابی از همان ساعات میدان‌دار مطلق شده بود. تردیدی وجود نداشت که کنگره‌ی شوراهای بر قیام‌صحنه خواهد گذاشت. ایالات منتظر ابتکار پتروگراد بودند. برای تصرف کامل قدرت لازم بود که به مثابه‌ی یک قدرت مستقل عمل شود. کمیته در بیانیه‌ی خطاب به سازمان‌های جبهه و پشت جبهه از سربازها درخواست کرد که رفتار فرماندهان را به دقت زیر نظر بگیرند، هر افسری را در صورت نافرمانی از انقلاب بازداشت کنند، و در صورت مشاهده‌ی هر کوششی در جهت انداختن لشگرهای دشمن به جان پتروگراد، از توسل به زور روگردان نباشند.

استانکویچ، سرکمیسر ستاد فرمان دهی کل ارتش، که شب پیش از جبهه آمده بود و میل نداشت در این میان بیکار بماند، صبح هنگام خود را در رأس نیم گروهان از دانشجویان مهندسی ارتش قرار داد و بر آن شد که مرکز تلفن را از وجود بلشویک ها پاک کند. بدین ترتیب بود که دانشجویان نظامی برای نخستین بار دریافتند که چه کسی ارتباط های تلفنی را در دست گرفته است. ستوان سینگوب در این میان با دندان قروچه فریاد کشید: "از این الگوی انرژی سرمشق بگیرید. اما این رهبری را از کجا گیر آوردند؟" ملوان هانی که مرکز تلفن را در اشغال داشتند به آسانی می توانستند دانشجویها را از پنجره ها به گلوله ببندند. اما قیام کنندگان با تمام قوا می کوشیدند از خونریزی پرهیز کنند، و استانکویچ هم به افراد خود دستور داده بود که شلیک نکنند تا مبادا دانشجویها متهم به تیراندازی به روی مردم شوند. افسر فرمانده لاید پیش خود اندیشیده بود که: "وقتی نظم را اعاده کردیم، چه کسی جرئت خواهد کرد جیک بزند؟" و در پایان تفکرات خود به بانگ بلند گفت: "دلک های ملعون!" این نمونه ی خوبی از نگرش افسرها به حکومت بود. سینگوب رأساً چند تن را برای آوردن نارنجک و مواد آتش زا به کاخ زمستانی فرستاد. در این گیرودار یک ستوان سلطنت طلب در کنار در ورودی مرکز تلفن با یک ستوان سوم بلشویک وارد جروبخت شد. این دو مثل پهلوان های هومر پیش از نبرد به مبادله ی طعنه های سهمگین پرداختند. دخترهای تلفن خانه چون خویشتن را مابین دو آتش - عجالتاً فقط آتش لفظی - محصور دیدند، اختیار از کف دادند. ملوان ها به آن ها اجازه دادند که به خانه بروند. "چه خبر است؟ این ها زنند؟..." دخترها با جیغ های عصبی از درهای خروجی گریختند. سینگوب روایت می کند که: "خیابان خلوت مورسکایا ناگهان از آن همه

دامن و کلاه پرنده و جهنده جان گرفت. "ملوان ها به نحوی موفق شدند که از عهده ی کارهای تلفن خانه برآیند. طولی نکشید که زره پوشی انباشته از گاردهای سرخ، بدون آن که به دانشجویهای وحشت زده آسیبی برساند، وارد صحن تلفن خانه شد. دانشجویها هم به نوبه ی خود با دو کامیون درهای تلفن خانه را از بیرون مسدود کردند. آن گاه از سوی خیابان نوسکی زره پوش دوم پدیدار شد، و سپس زره پوش سوم. کار از حد مانور و کوشش برای ترساندن یک دیگر فراتر نمی رفت. مبارزه بر سر تصاحب مرکز تلفن بدون استفاده از مواد آتش زا فیصله یافت: استانکویچ پس از تضمین ایمنی و آزادی دانشجویها، دست از محاصره ی مرکز تلفن برداشت.

به طور کلی هنوز اسلحه فقط به عنوان نشانه ی خارجی قدرت به کار می آید: فعلاً تیری از لوله های تفنگ شلیک نمی شود. بر سر راه کاخ زمستانی، نیم گروهان دانشجویی نظامی به یک دسته ملوان تفنگ به دست و آماده ی شلیک بر می خورند. هر دو خصم فقط با چشم های خود یک دیگر را سبک سنگین می کنند. هیچ یک از طرفین میل به جنگ ندارد: یکی در سایه ی آگاهی از قدرت خویش، دیگری به علت اطلاع از ضعف خود. اما هر وقت فرصتی دست دهد، قیام کنندگان -مخصوصاً کارگران- دشمن را خلع سلاح می کنند. مثلاً همان نیم گروهان دانشجویی مهندسی ارتش به وسیله ی گاردهای سرخ و سربازها و به کمک چند زره پوش خلع سلاح شده و به اسارت گرفته شده بودند. اما در این جا هم کشمکش رخ نداد؛ دانشجویها مقاومتی از خود نشان ندادند. بانی این ماجرا می گوید: "بدین ترتیب یگانه مقاومت واقعی، تا آن جا که من اطلاع دارم، در برابر بلشویک ها به پایان

رسید. "البته استانکویچ عملیات منطقه ی کاخ زمستانی را مستثنی کرده است.

در حوالی ظهر، نیروهای کمیته ی نظامی انقلابی خیابان های اطراف کاخ مارینسکی را اشغال کردند. اعضای پیش- پارلمان خود را برای اجلاس آماده می کردند. هیئت رئیسه کوشید تا آخرین اخبار را به دست آورد؛ و چون دریافت که تلفن های کاخ قطع شده اند، قلبش فروریخت. شورای ریش سفیدان وارد شور شد تا چاره ای بیندیشد. در این حیص و بیص نمایندگان در گوشه و کنار غرولند می کردند. آوکسنتیف کوشید آنان را تسلی دهد: کرنسکی به جبهه رفته است، و به زودی برای رتق و فتق امور باز خواهد گشت. رزه پوشی در کنار در ورودی توقف کرد. سربازهای هنگ های لیتوفسکی و ککزگولمسکی همراه با ملوان های گارد دریائی وارد ساختمان شدند، روی پله ها صف کشیدند و تالار اول را اشغال کردند. فرمانده ی آن افراد به نمایندگان پیشنهاد کرد که بلافاصله کاخ را ترک گویند. نابوکوف گواهی داده است که: "وضع زننده ای پدید آمد. " اعضای پیش- پارلمان تصمیم گرفتند متفرق شوند و "فعالیت های خود را موقتاً به حال تعلیق در آورند. " چهل و هشت عضو دست راستی بر علیه تسلیم در برابر زور رأی دادند. لابد می دانستند که در اقلیت هستند. نمایندگان در میان دو ردیف تفنگ، محترمانه از پله های مجلل کاخ پائین آمدند. یک شاهد عینی گواهی داده است که: "در این میان هیچ کس نکوشید صحنه آفرینی کند. " نابوکوف، میهن پرست لیبرال، درباره ی این سربازها و ملوان های روسی می نویسد: " عادی، بی معنی، کودن، چهره های پرنفرت. " در کنار در ورودی سربازها مدارک نمایندگان را بازرسی کردند و سپس آن ها را رها ساختند. میلی یوکوف که

خود همراه با دیگران رها شده بود، می نویسد: "انتظار می رفت که نمایندگان غربال شوند و برخی از آنان بازداشت گردند. اما ستاد فرمان دهی انقلاب مشغله های دیگری داشت." نه فقط به این دلیل. ستاد فرمان دهی انقلاب کم تجربه بود. در دستورالعمل ستاد آمده بود: اگر عضوی از اعضای حکومت را پیدا کردید او را بازداشت کنید. اما هیچ یک از اعضای حکومت در آن میان نبودند. اعضای پیش-پارلمان آزاد شدند، و برخی از آنان چندی بعد در سازمان دهی جنگ داخلی شرکت جستند.

این موجود سرهم بندی شده ی پارلمانی، که هستی اش دوازده ساعت زودتر از حکومت موقت به پایان رسید، هجده روز در جهان عمر کرد. این همان فاصله ای بود که مابین خروج بلشویک ها از کاخ مارینسکی به سمت خیابان و ورود نیروهای مسلح از سوی خیابان به کاخ مارینسکی، سپری شد... از میان همه ی تقلیدهای مسخره آمیز گوناگونی که در طول تاریخ از سازمان های نیابتی شده است، شورای جمهوری روسیه احتمالاً از همه مهمل تر بود.

شیدلوفسکی اکتبريست، پس از ترک آن ساختمان منحوس، در خیابان های شهر به راهپیمائی پرداخت تا بلکه نبرد را از نزدیک ببیند. این آقاین گمان می کردند که مردم به دفاع از آنان برخوانند خاست. اما از نبرد خبری نبود. به گفته ی شیدلوفسکی: به جای نبرد، مردم در خیابان ها- یعنی مردم برگزیده ی نوسکی پراسپکت- جملگی به خنده مشغول بودند. "خبر را شنیده ای؟ بلشویک ها قدرت را تصرف کرده اند. باشد، سه چهار روز بیشتر طول نمی کشد، قاه، قاه، قاه!" شیدلوفسکی تصمیم گرفت که "در خلال

مدتی که شایعات برای حکومت بلشویک ها تعیین کرده بود،" در شهر باقی بماند.

لازم به توضیح است که نوسکی پراسپکت خنده را در حوالی غروب شروع کرد. در ساعات صبح چنان وحشتی بر شهر حکم فرما بود که احدی در بخش های بورژوا جرئت سرک کشیدن به خیابان ها را نداشت. در حدود ساعت نه صبح روزنامه نگاری به نام کنیژنیک به کامنستروفسکی پراسپکت دوید تا بلکه روزنامه ای بیابد، اما از روزنامه فروش ها خبری نبود. گروهی از شهروندان به او گفتند که بلشویک ها تلفن خانه و تلگراف خانه و بانک را در خلال شب تصرف کرده اند. یک سرباز گشتی که به گفت و گوی آنان گوش داده بود، به ایشان گفت که زیاد سروصدا نکنند. "اما حتی بدون دستور آن سرباز هم، همه معمولاً ساکت بودند." واحدهای مسلحی از کارگران از آن جا رد می شدند. ترامواها بر طبق معمول- یعنی به کندی- در حرکت بودند. کنیژنیک درباره ی نوسکی می نویسد: "قلت عابران مرا افسرده خاطر کرد." در رستوران ها غذاگیر می آمد، اما اغلب فقط در پستوها. در نیمروز، توپ مستقر بر دیوار قلعه ی پتروپل، که اینک در امنیت کامل به اشغال بلشویک ها درآمده بود، نه بلندتر و نه ملایم تر از هر روز به غرش درآمد. اعلامیه های هشداردهنده بر علیه قیام دیوارها و حصارها را پوشانده بودند. اما اعلامیه های دیگری هم که خبر از پیروزی قیام می دادند، رفته رفته جای خود را باز می کردند. برای چسباندن آن ها بر دیوارها فرصتی در میان نبود؛ این اعلامیه ها را از اتومبیل ها بیرون می ریختند. این اوراق که تازه از زیر چاپ بیرون آمده بودند، بوی جوهر تازه می دادند؛ توگویی تازگی رویدادها را دربر دارند.

گروهان های گارد سرخ از بخش های خود بیرون آمده بودند. کارگر با تفنگی حمایل کرده بر دوش، سرنیزه ی تفنگ بالاتر از کلاهش، قطار فشنگ از روی پالتو- چنین بود تصویر اساسی بیست و پنجم اکتبر. کارگر مسلح، محتاط و هنوز نامطمئن از خود، نظم را به پایتختی که خود فتح کرده بود باز می گرداند.

آرامش خیابان ها به قلب نیز آرامش می داد. فاضل نماهای بی فرهنگ یواش یواش از خانه های خود بیرون آمدند. در حوالی غروب اضطرابشان از روزهای پیش هم کمتر شده بود. ناگفته نماند که در موسسات حکومتی و اجتماعی کار و فعالیت متوقف شده بود، اما بسیاری از فروشگاه ها باز بودند. برخی از کسبه نه از روی ضرورت که از روی احتیاطی مفرط دکان های خود را بسته بودند. آیا این می تواند قیام باشد؟ آیا قیام اصولاً به همین شکل است؟ نگهبان های فوریه صرفاً جای خود را به نگهبان های اکتبر داده اند، همین و بس.

پس از غروب آفتاب، بلوار نوسکی از روزهای معمولی هم شلوغ تر شد. جمعیت را همان افرادی تشکیل می دادند که به بلشویک ها فقط سه روز فرصت زیستن داده بودند. سربازهای هنگ پالوفسکی، هر چند به وسیله ی زره پوش و حتی توپ های ضد هوایی تقویت شده بودند، دیگر هراسی در دل ها نمی افکندند. درست است که در حول و حوش کاخ زمستانی خبرهای جدی در بین بود و نمی گذاشتند به آن جا نزدیک شوی، اما با همه ی این اوصاف، قیام که نمی تواند تماماً در میدان کاخ زمستانی متمرکز شود. یک خبرنگار آمریکایی به چشم خود دید که چند پیرمرد، با پوستین های گران بهانی بر تن، مشت های دست کش کرده ی خود را برای سربازهای

هنگ پالوفسکی خشماگین تکان دادند، و بانوان آراسته سربازها را به باد ناسزا گرفتند. "سربازها لبخند شرم آگینی زدند و مذبحانه کوشیدند جواب پس دهند." یقیناً سربازها در نوسکی پر زرق و برق دست و پای خود را گم کرده بودند، به خصوص آن که نوسکی هنوز به "بلوار بیست و پنجم اکتبر" تغییر نام نیافته بود.

کلود آنه، خبرنگار رسمی فرانسه در پتروگراد، واقعاً به شگفت آمده بود که چگونه ممکن است این روس های بی منطق به شکلی انقلاب کنند که او هرگز نظیرش را در کتاب های قدیمی نخوانده بود. او به وسیله ی تلفن به دوستان خود اطلاع می دهد که: "شهر آرام است." آن گاه از مهمان های خویش پذیرائی می کند، و سر ظهر از خانه بیرون می رود. سربازهایی که در خیابان مویکا راه او را سد می کنند، با نظم کامل گام بر می دارند "درست مثل رژیم سابق." در "خیابان میلیونی" سربازهای بی شمار به چشم می خورند. هیچ جا از تیراندازی خبری نیست. میدان عظیم کاخ زمستانی در این نیمروز هنوز کاملاً خلوت است. در مورسکایا و نوسکی سربازهای گشتی به گشت مشغولند. سربازها به سبک نظامی راه می روند و پوشاکشان بی عیب و نقص است. در نگاه اول یقین می کنی که این ها نیروهای حکومتند. در میدان مارینسکی، چون آنه در صدد ورود به پیش- پارلمان بر می آید، سربازها و ملوان ها جلوی او را می گیرند. "البته با احترام فراوان." دو خیابانی که به کاخ منتهی می شوند با اتومبیل و گاری مسدود شده اند. در این جا هم زره پوش دیگری مستقر شده. همه ی این ها تحت فرمان اسمولنی اند. کمیته ی نظامی انقلابی گشتی های خود را به سراسر شهر اعزام کرده، در همه ی نقاط نگهبان مستقر کرده، پیش- پارلمان را منحل

کرده، فرمان دهی پایتخت را به دست گرفته، و نظم را در شهر برقرار کرده است. "نظمی که از آغاز انقلاب تا به آن دم نظیرش دیده نشده بود." شب هنگام سرایدار ساختمان به مستاجر فرانسوی اطلاع می دهد که ستاد شورا شماره تلفن هائی در اختیارش گذاشته که در صورت وقوع حمله، مراجعه ی گروه های مشکوک برای تفتیش، و غیره می توان از طریق آن تلفن ها از شورا کمک نظامی خواست. "حقیقت مطلب این است که تا آن دم به این خوبی از ما مراقبت نکرده بودند."

در ساعت دو سی و پنج دقیقه ی بعدازظهر- خبرنگارهای خارجی به ساعت خود نگاه می کردند، روس ها سرشان شلوغ بود- جلسه ی فوق العاده ی شورای پتروگراد با گزارش تروتسکی آغاز شد. تروتسکی به نام کمیته ی نظامی انقلابی اعلام کرد که حکومت موقت دیگر وجود ندارد. "به ما می گفتند که قیام انقلاب را در نه‌های خون غرق خواهد کرد... میزان تلفات تا کنون صفر بوده است." در سراسر تاریخ سابقه نداشته که جنبش انقلابی عظیمی که چنین توده های غول پیکری را دربر داشته، بدون خونریزی به فرجام رسیده باشد. "کاخ زمستانی هنوز تسخیر نشده، اما سرنوشتش تا چند دقیقه ی دیگر معلوم خواهد شد." در ظرف دوازده ساعت بعد روشن شد که این پیش بینی بیش از حد خوش بینانه بوده است.

تروتسکی ادامه داد: "از جبهه نیروهائی بر علیه پتروگراد اعزام شده اند؛ لازم است که فوراً کمیسرهای شوراها به جبهه و به سراسر کشور فرستاده شوند تا به همه اطلاع دهند که انقلاب صورت گرفته است." صدائی از بخش کوچک سمت راست: "شما از خواست کنگره ی شوراها سبقت گرفته اید." سخن ران پاسخ داد: "این قیام عظیم کارگران و سربازان پتروگراد است که

از خواست کنگره سبقت گرفته است. اینک بر ماست که پیروزی را گسترش دهیم."

لنین که پس از بیرون آمدن از مخفی گاه این نخستین بار بود که در ملاء عام حاضر می شد، برنامه ی انقلاب را به اجمال مشخص کرد: درهم شکستن دستگاه پیشین حکومت؛ ایجاد نظام جدیدی از مدیریت از طریق شوراهای؛ به عمل آوردن اقدامات لازم برای اختتام فوری جنگ؛ اتکاء بر جنبش های انقلابی در سایر کشورها؛ الغاء حقوق مالکیت زمین داران و جلب اعتماد دهقانان از این راه؛ برقراری نظارت کارگران بر تولید. او هم چنین گفت: "سومین انقلاب روسیه سرانجام باید به پیروزی سوسیالیسم منجر شود."

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول تهران، آبان ماه سال ۱۳۶۰

ترجمه: سعید باستانی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶